محمّد سلیمان اوغلی فضولی

رند و زاهد

به کوشش

کمال ادیب کورکچو اوغلو

دیرین نگار و استاد باستان شناسی دانشگاه آنکارا

با مقدمه‌ی ح. صدیق

دنیای کتاب
تلفن ۳۱۹۷۱۹

محمد فضولی

رندوزاهد

باهتمام

کمال ادیب کورکچواوغلو

دیرین نگار و استاد باستان شناسی دانشگاه آنکارا

با مقدمه‌ی ح. صدیق

دنیای کتاب

□ محمد فضولی

□ رندوزاهد

□ بکوشش کمال ادیب کورکچواوغلو

□ بمقدمه‌ی ح. صدیق

□ انتشارات دنیای کتاب تلفن ۳۱۹۷۱۹

□ تهران ـ شاه آباد پاساژ اقبال

□ ۱۳۵۴



محمد فضولی

طرح از طاهره

سر سخن

محمد بن سلیمان فضولی درخشان‌ترین چهره‌ی ادبیات آذربایجان است که در رستاخیز ادبی شاه اسماعیل ختایی ظهور کرد و به اوج شهرت رسید . وقتی شاه ختایی در جوانی مرد ، فضولی ۲۴ ساله بود و در میان قبیله‌یی که از بد روزگار زمانی سرزمین مادری خویش را ترک گفته بودند ، در ولایتی در اطراف بغداد که تحت تسلط دولت نیرومند صفویه بود ، زندگی می‌کرد . زبان‌های ادبی عصر و ولایت خویش یعنی ترکی و فارسی و عربی را به حد کمال آموخته بود و در رستاخیز ادبی شاه اسماعیل ختایی ، به دنبال قافله‌ی خادمین ادبیات بومی افتاد و آثارش قرن‌ها شهرت و قبول خاطر یافت و دولت جاوید او را سبب شد . (۱)

---

۱. ح . م . صدیق ، "واقف شاعر زیبایی و حقیقت" ، پویا ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۳۰

معوبی نزدیک ۱۵ اثر از خود به‌جاگذاشته‌است . ویژگی عمومی این آثار بیان اندیشه‌های پیشتاز زمان ،نفرت‌از ظلم و ریا ، ترنم آرزوها و امیدهای انسانی و سادگی بیان و نزدیکی آن به زبان مردم است .

فضولی پرچمدارشغرغنایی و ربابی‌ست و خلاقیت اصلی او خود بحثی جداگانه را بایسته‌است . آنچه این جا به خوانندگان عرضه می‌شود ، اثر منثور فارسی " رند و زاهد " است که متن انتقادی آن توسط " کمال ادیب کورکچی اوغلو" دیرین نگار ادبی‌و استاد اسلام‌شناسی دانشگاه آنکارا درسال ۱۹۵۶ تهیه شده‌است . ترجمه مقدمه‌ی مصحح را جداگانه خواهیم داد .این جا اشاره‌یی به فضولی شناسی در خارج ازایران داریم و سپس برداشتی از "رند و زاهد" را به دست می‌دهیم .

در ترکیه و اروپا و روسیه ازقرن‌ها پیش ،ادیبان‌و مورخان و پژوهشگران به آثار فضولی‌توجه‌داشته‌اندوآن‌را ستوده‌اندو با رغبت و اشتیاق به مطالعه پرداخته‌اند . لطیفی‌صاحب‌تذکره‌ی "مشاعرالشعرا " که‌اثرخودرا درزمان‌حیات فضولی‌نوشته ، او را " در طرزخود مبتدع و در طریق خود مخترع "می‌خواند ومی‌نویسدکه . " در طرز نوایی ،شیوه‌ی‌دلفریب غریب‌و اسلوب‌عجیب‌دارد . "(۱)

سام میرزا در " تحفه‌ی‌سامی "اورابزرگ‌ترین شاعر ، و عهدی‌بغدادی در " گلشن الشعرا " وی را عالم بزرگ و استاد ماهرلقب می‌دهند .عهدی

۱ــ"تذکره‌ی‌لطیفی " ،استانبول۱۳۱۴هـ. ،ص.۲۶۸ .

می‌گوید که آثار فضولی در سرتاسر ایران، ترکیه وعربستان منتشر شده و خواستاران زیاد دارد.

پس از عهدی بغدادی ،عاشق‌چلبی، حسن‌چلبی ،بیانی، امین‌احمد رازی، عالی، صادقی افشارو جزاین‌ها ،در تذکره‌های خود از فضولی‌سخن گفته‌اند.

در اروپا نخستین بار پیش از همه "گیب" مستشرق معروف به بررسی و نشر آثارفضولی دست‌زد .او درجایی می‌نویسد. " هیچ یک از شاعران‌بزرگ ترک غزلیاتی به لطافت غزلیات‌فضولی‌نسروده‌اند .درغزل‌های اووزن‌وآهنگ داخلی پر هیجانی وجود دارد. او الهام از دل خود می‌گیرد و تقلید آثار دیگران نمی‌کند. این شاعر در سایه‌ی نبوغ و دهای خود، راه جدیدشعری ویژه‌یی برگزید. در این‌راه او سلف نداشته است. "

اسمیرنوف خاورشناس روس‌درپایان‌سده‌ی۱۹ در " تاریخ ادبیات‌ترک" آگاهی‌های داده شده درتذکره‌ها در باره‌ی فضولی را جمعبندی کرد(۱). سپس کریمسکی پیرامون خلافت ادبی فضولی بحث کرد(۲).

درآذربایجان، درگذشته‌میرزا شفیع واضح و سید عظیم شیروانی از فضولی سخن گفته‌اند و سیدعظیم اورا " یگانه‌ی عصر و وحید دهر" نامیده است. و بعدها میرزا علی‌اکبرصابر، عباس صحت و نیز فریدون کوچرلی در

۱. و. اسمیرنوف "تاریخ‌ادبیات‌ترک"، ۱۸۹۱، ص۴۶

۲. آ. کریمسکی "تاریخ‌ترک وادبیات‌آن"، ۱۹۱۶، ج۱، ص ۱۳۲.

کتاب " مواد تاریخ ادبیات آذربایجان " (چاپ ۱۹۲۶) به تجزیه وتحلیل آثار او پرداخته‌اند . در اروپا وترکیه، فضولی‌را با هومر، فردوسی، حافظ نظامی ، دانته، شکسپیر و پوشکین مقایسه می‌کنند.(۱) در سال ۱۹۵۸ درسرتا سرجهان سالگرد چهارصدمین‌سال‌وفات فضولی برگذارشدو متون انتقادی‌آثار ترکی و فارسی و عربی شاعر یکی پس از دیگری چاپ شد .

" رند وزاهد " را کمال ادیب کورکچی اوغلو به همین مناسبت برای چاپ آماده‌کرده‌است . مصحح دانشمند متن‌را با مقابله‌ی پنج دست‌نویس نفیس از " رند وزاهد " تهیه دیده‌است .اما هنوز کار تصحیح و مقابله‌ی‌این اثر پایان نیافته‌است ومی‌باید متن انتقادی‌دقیق‌تر و با مقابله‌ی‌نسخ دیگرکه مصحح در دسترس نداشته است ، تهیه شود . به ویژه در برخی موارد نسخه‌های‌کمکی نسبت به‌نسخه‌یی‌که‌مصحح‌دانشمنداساس‌متن‌قرارداده، صحیح‌تر جلوه می‌نماید و نسخه‌های نفیس تر دیگری هم موجود است که کمک شایانی به تصحیح متن خواهند کرد .(۲)

به هر انجام ، "رندوزاهد" بعد از حمدخداوپیغمبروپس از مقدمه‌یی کوتاه، به طریق روایتی آغاز می‌شود :

در دیار عجم " زاهدی " به‌غایت متقی و پرهیزگار بود ، فرزندی داشت " رند " نام ومی‌خواست‌برای‌او شغل مناسبی پیدا کند . ولی رند هیچ

---

۱ . تاریخ‌ادبیات‌آذربایجان " ،ج۱ ، ۱۹۶۰ ،ص۳۶۲ .

۲ . لیست‌نسخه‌های‌خطی‌موجود " رندوزاهد " رابه‌انجام‌این‌نشرافزودیم .

یک از پیشه‌هایی را که پدرش پیش نهاد می‌کرد ، نمی‌پسندید و هریک را جوابی می‌گفت . " رندوزاهد " حاصل گفت و شنودها و مباحثه‌های پدروپسراست .

فضولی در این مباحثه‌ها ،کوشیده‌است مهم‌ترین مسایل فلسفی واجتماعی زمان خودرا بشکافد ، دیدگاه فلسفی خویش و مناسبت اجتماعیش را به آثار گوناگون جامعه نشان دهد .

محوراندیشگی اثر ، ستایش از " طریق‌طلب "وکار وصنعت که " در ایام حیات موجب اعتبار آدمی‌ست " ، و انتقاد از کاهلی وبطالت و تسلیم قضاو قدر شدن‌است که " سبب خاریدن جان به آه تحسر است " .

در اثر ، از جوانی وکار آیی هم ستایش‌می‌شود و شاعر مساله‌ی تربیت فرزند را به نوعی مطرح می‌کند ، از زبان پدر می‌گوید که :

"بدان که امروز به هرچه رغبت نمایی قدرت داری و فردا از هرچه یادآری حسرت گذاری ":

حواس وهوش را تا هست ممکن کارفرمودن
غنیمت گرنداند کس به کسب هرهنز فرصت
پشیمانی ندارد سود بعد از سستی اعضاء ،
نخواهد هیچ کاری آمد از استاد بی‌آلت .(۱)

اهمیت تربیت فرزند را بازمی‌نماید و نشان می‌دهدکه در رسایی تن وروان فرزند ، پدر ومادر و معلم نقش اساسی دارند . حتامعلم را از پدر مقدس‌تر

---

۱ . کتاب حاضر ، متن ، ص۸

می‌شمارد.

سپس از ارزش و اعتبار دانش‌اندوزی بحث می‌رود. پدر از علم به‌سبب آن که متجبه" رفعت جاه و تقرب پادشاه ، و رسیدن" به پایه‌ی صدارت و وزارت " می‌شود تعریف می‌کند. پسر نیز جهالت و نادانی را تقبیح می‌کند ولی جاهلان را از عالمانی که علم خود را صرف خدمت به جاه و مقام می‌کنند، برتر می‌شمارد:

رتبه‌ی جهل که مذموم‌ترین مرتبه است.
نفس را گر ندهد جانب هر منعم راه،
به از آن علم که ارباب هنر را دایم،
سبب قرب سلاطین شود و موجب جاه.(۱)

پدر می‌گوید: " خدمت ملوک متضمن سعادت است" ورند جواب می‌دهد: " از مخلوق عبادت مخلوق نه لایق است. وجه‌ترجیح انسان بر انسان معرفت است نه‌رتبه‌ی گدایی وپادشاهی ".

سپس پدر فرزندش را به‌زراعت می‌خواند و رند می‌گویدکه: " زراعت خسارتی ست به امید منفعت و شدتی است به آرزوی راحت". پس پدر پیش‌نهاد تجارت می‌کند. فرزند پاسخ می‌دهدکه: " تجارت سودایی‌ست در طلب سود و قصد احتیاج خلق درتمنای مقصود. جنس را باید خرید و انتظار ارتفاع قیمت کشید. این‌معنی آرزوی کثرت احتیاج خلق است در تمنای تنعم،

۱. متن، ص۱۵.

یعنی نیک خواهی خود در بدخواهی مردم " .

پدر توصیه می‌کند که " صنعتی از صنعت بازاریان بیاموز که صنعت روزی بی‌منت است و سبب دوام حسن معیشت . کاسب را این فیض کافی ست که هم خود از کسب خود خورد وهم دگری به قضای فرض از وفایده و عایده برد " .

رند این توصیه را نیز نمی‌پذیرد و می‌گوید که " پیشه وری دوام تذاب است و کسب کمال دیگر را امکان نمی‌دهد و پیشه ور روز تا شب جهت روزی در عذاب است و شب تا روز از برای رفع تعب در خواب است و عمر نازنینی که همین صرف خواب وخور باشد ، سهل است وقناعت به رتبه‌یی چنین از جهل است " .

فضولی که با این‌گونه گریزهای ضمنی زندگی ملالت بار ومشقت آمیز پیشه وران و بی‌نوایان شهر و روستا رادرزمان خود تصویر می‌کند ، نشان می دهد که چنین طرز زندگی سبب تنزل معنویات انسانی می بوده است .همچنین "نعمت جاهل و عسرت عالم " ،بی حرمتی علماو دانشوران ،و تنعم جاهلان و بی‌خردان را با طنزی استتارشده می‌نمایاند .

در این مباحثه‌ها ،شاعر مساله‌ی تربیت فرزند را بار دیگر مطرح می‌کند و از اهمیت تشکیل خانواده سخن می‌گوید .و" فیض نکاح راموجب نظام عالم " و"شرف تزویج رامادهٔی تناسل بنی‌آدم " و" مواصلت دختران خوب صورت "و " مقاربت دوشیزگان پاک‌سیرت " را " متضمن حصول سعادت در جهان ومنشا راحت دل وجان " می‌داند و در باره‌ی " زن" می‌گوید .

چیست[1] زن ؟ در جنبش عقل معاش استاد مرد

هرکه را زن نیست ، در کارزمانه کاهل است .

از فراغت می‌شود در مرد نقصان هنر ،

هرکه زن دارد به‌هرصنعت‌که گویی‌کامل‌است .

فضولی از زنان بی‌وفا و خانواده‌های‌بی‌اعتبارنیزسخن‌می‌گویدکه "چه‌حیله‌ها بازند و او رابه رنگ دوستی چگونه دشمن کام سازند . "

در پایان مکالمه‌ها ، پدر از اعتراضات فرزند خود اندیشه می‌کند وبه واهمه می‌افتد . سرانجام‌فرزند ، پدررا ناگزیر می‌کندکه به شهر و میان مردم روند . پدر و پسر اول بار به مسجد می‌روند . پدر می‌گوید که این خانه‌ی‌خدا ست و معبد صوفیان باصفا ، توصیه‌می‌کندکه درین‌خانه درآیی‌و . . تا ارشاد تقلید این گروه تو را به منزل مقصود رساند .

رند پاسخ می‌دهد . " ای زاهد این مقام کاملان‌است‌نه‌دبستان‌کمال" واز آن جا دور می‌شود .

در سیر وسیاحت خود به‌محلی می‌رسندکه" غلغل خروش مستان دماغ فراغت پسند را چون ساغر به گردش‌انداخته و نعره‌ی نوشانوش می‌پرستان ، عقل عاقله‌جوی را از خواب غفلت بیدارساخته . "

پدر می‌گویدکه این خانه‌ی‌شیطان‌است‌وسرچشمه‌ی‌عصیان .رند باشگفتی

---

[1] . . رنسخه‌بی‌که‌مصحح‌دانشمنداساس‌قرارداده ، این‌کلمه "جست" ضبط . ه‌است .

می‌پرسد . "چه‌حکمت‌است‌که‌خدا با وجودقدرت ، خانه‌ی‌دشمن‌خودمعمورگذارد ؟"

از پدر رخصت دخول می‌طلبدتا براحوال‌می‌خواران‌وقوف حاصل‌کند :

" رند رندانه قدم بر میخانه نهاد ، پیری دید ، در صدر میکده ، میخانه را به زیور ظاهر آراسته وازویافته هرکه هرچیز خواسته" . از او می‌پرسد :

" ـ ای پیر ، می‌گفتند مقامی‌ست می‌خانه پر از شرارت شیطانی " .

پیر با او سخن می‌گویدو اورا "از اختلاطزاهدن اعتبار پرست و دنیا پرستان مست" برحذر می‌دارد . و به " ساقی گلرخ‌اشارت فرمودکه جهت دفع‌ماده‌ی بی دردی ، شربت جلاء الروح را کارفرمایی" . و "ساقی به‌ارشادپیر مغان جرعه‌یی از می ارغوان به شربت محبت بر آمیخته ، ظریفانه به دست رند دادو رند حریفانه بر لب نهاد . . . و نظر به مشاهدی عالمی‌افتاد ازنور" .

پدر رندانه‌نشستن او را درمیخانه مشاهده می‌کند و می‌گوید . "ای رند عاقبت فریب شیطان‌خوردی وآب روی ما بردی" .

رند در فضیلت مقام‌میخانه‌داد‌سخن‌می‌دهد و پس‌از مکالمه‌هایی‌چند سرانجام هر دو به‌این نتیجه می‌رسندکه .

هرگاه که اعتبار نیکی و بدی
خیزد ز میان ، مسجدومیخانه یگی‌ست .

فضولی در حین مکالمات مفصل‌رندوزاهد به بسیاری‌مسایل هنری واجتماعی زمان خود نیز اشاره می‌کند . مثلا در خصوص موسیقی ، سخنانی دلکش می‌آورد و سخن کسانی را که‌آن را " اصل فساد عقل وترک ادب‌و محض لهو

لعب " قلمدادمی‌کنندرد می‌کندو از زبان رند می‌گوید : "نغمه‌ی‌دلکش‌کمند کنگره‌ی‌کبریاست و تحریر آوازهای‌خوش‌نردبان‌عالم بالاست . روح را از مبدا حال خبر می‌رساند واز قید تعلقات جسمانی می‌رهاند .هر شعبه از مقاماتش پرده‌ی رازی‌است .میل‌این‌لذات‌لازمه‌ی‌اد راک‌است و تمنای این شوق‌خاصیت طبع پاک فیض نغمه‌سازو شرف حسن آوازاین بس که آتش جانگداز را درموقد طبیعت فسرده دلان می‌اندازد و غافلان‌را از نشاه درد عاشقی آگه‌می‌سازد .

سبب جنبش عشق است صداهای لطیف

می‌رسد بی‌خبران‌را خبر عشق زساز .

عشق رازی‌ست نهان می‌شود از سازعیان .

شد محقق که پس پرده‌ی‌ساز است آن راز" . (۱)

شاعر از موضوع عشق نیز سخن‌می‌گویدوبه‌آن معنایی عمیق و عارفانه‌می‌دهد و معتقد است که بنای کاینات ازعشق‌اساس‌دارد و "عشق را مستغنی ازصفات می‌دانم‌و معشوق راکیفیت‌ذات می‌خوانم ،وعاشق‌را سبب بلندی نام وموجب احترام این بس‌کهاز جلوه‌ی حسن خوب رویان خبرداراست و در مشاهده‌ی جان محبوبان بی‌اختیار" .

در پایان مکالمه‌اکه زاهد می‌گوید : " اوقات درمناقشه گذشت وروزگار در مجادله ضایع گشت "رند به طنز پاسخ می‌دهد :

" ــ ای زاهد ، دو چیزاست‌که‌ماده‌ی فساد عالم اندوهردو به تصحیف

---

۱. ص۷۵

صورت موافق هم‌اند . اول ریا که دام راه زاهدان پاکیزه دین‌است ،دوم‌زنا که راهزن رندان صاحب یقین‌است ، در هر مقام که این دو مفسد نیست ، حقیقت رند و زاهد یکی‌ست .من‌در تو مظنه‌ی‌ریا دارم ، مخالفتم ازآن‌است و تو در من تصور زناداری مبالغه‌ی نصیحت دلیل آن‌گمان‌است " .

خلاصه آن که فضولی درروایت گونه‌ی منثورومنظوم " رند و زاهد " که به زبان فارسی آفریده‌است ،تصاویرزنده‌وجانداری از طرز زندگی وتفکرقرون وسطایی‌مشرق زمین داده ، عقاید فلسفی‌و اجتماعی خود را نیز بازگو کرده است . " رند وزاهد " درمیان دیگرآثارمنثور فضولی نظیر " شکایت نامه" ، "صحت و مرض"(۱) ، " مطلع الاعتقاد "جای ویژه‌یی دارد .

" صحت و مرض" یا " روح نامه" نیز به‌زبان‌فارسی نوشته‌شده‌است و از مسایل عشق وجمال سخن می‌گویدو هم ازاین‌روبه آن "حسن‌و عشق " نیز گفته‌اند .

آثار فارسی محمد سلیمان اوغلی فضولی ، منحصر به دو اثر یادشده نیست ، مجموعه‌ی غزلیات و قصایدفارسی منسجم‌او دیوان پرحجمی‌راتشکیل می‌دهدکه اخیرا به کوشش پروفسور" حسیبه مازی‌اوغلی "در بیش از هفتصد صفحه ازسوی دانشگاه آنکارا چاپ شده‌است .

---

۱ . این‌اثراول‌باردرتهران‌ازسوی‌مجله‌ی‌ارمغان (س۱۱ ،ص۲۴–۴۱۸و ۱۷– ۵۰۵) چاپ شده‌است .

فضولی که آثارخود را به زبان‌های آذربایجانی ، فارسی وعربی آفریده‌است و خداوند سخن زبان آذربایجان به شماراست ، در ادبیات فارسی نیزجایی والا و پرارج دارد .

این جا نیز زبان فضولی بسیارروان و منسجم و نزدیک به زبان عامه‌است. گرچه بسیاری صنایع بدیعی که‌در اثرهست ، نشان دهندی تسلط وی برظرایف و دقایق شعر و نثر فارسی ست ، ولی شاعر می‌کوشد پیوسته استاد ساده نویسان باقی بماند واز عباره پردازی‌و لفاظی می‌پرهیزد . خود در جایی از زبان رند خطاب به زاهد می‌گوید :

گر سر وعظ ونصیحت داری ،

باید اغلاق سخن بگذاری .

لفظ‌را پرده‌ی مضمون نکنی ،

دل مضمون طلبان خون نکنی .

اصل معنی ست نه تزیین‌کلام ،

سخن آن‌است که‌فهمند عوام . .

به گفته‌ی پرفسور محمد عارف داداش زاده خاورشناس نامی معاصرفضولی‌در "رندوزاهد" دیدگاههای گوناگون فلسفی و مذهبی زمان خودرا رودر روی خواننده گذاشته‌است .در اثرطنزی تند و استتارشده دیده می‌شود . جبهه‌ی رندان با زاهدان در می‌افتند ، از روحانیت ، تجارت ، حکومت و به ویژه مساله‌ی تقلید و تعبد سخن‌می‌رودو به‌شدت‌تقبیح می‌شود . زراعت‌وپیشه‌وری

و زحمت وکار خلاقه‌ی انسانی مورد ستایش‌قرارمی‌گیرد .زاهدان را با بهرموری از ضوابط عقیدتی خود آنان پاسخ می‌گوید و طریقتی را که آزادی انسان و آزادی مکالمه را مردود می‌داند ، پوچ می‌شمارد . "

نشر دوباره و تکثیر متن انتقادی حاضر ، بی‌گمان نقشی درشناخت فضولی در مقیاسی وسیع در ایران خواهد داشت و به این شخصیت سترگ اندیش آذری ، احساس‌ستایش‌عمیقی در خوانندگان‌وآشنایان به ادبیات‌قرون وسطایی‌گذشته‌ی فارسی برخواهد انگیخت .

حسین ـــ محمد زاده صدیق

ترجه‌ی مقدمه‌ی مصحح

" رند و زاهد " که متن انتقادی و مقابله شده‌ی آن را نخستین بار به جهان علم تقدیم می‌کنیم ، یکی از آثار فضولی درخشان‌ترین چهره‌ی ادبیات ترک در سده‌ی دهم هجری (سده‌ی ۱۶ م .) است .

فضولی که به گفته‌ی شادروان ای . و . گیب " بزرگ‌ترین شاعر تاریخ ادبیات ترک است (نک . A History of Ottoman poetry. II. Fuzuli)

هنر و اندیشه ، و احساس و تفکر را باموفقیت باهم درآمیخته است و باگفتن :

— عشق ایمیش هرنه وار عالمده ،

علم بیر قیل و قال ایمیش آنجاق .

روح را بر عقل ترجیح داده است و با جامی اندیشمند متصوف شناخته شده‌ی ایران ، همدوش گشته است ، در زمان خودش در دانش‌های بایسته‌ی زمان خود دست داشته است ، در آثاری که به‌زبان های عربی و فارسی نوشته ، از آثار ترکی خود عقب نمانده است . " رند وزاهد " درمیان پانزده اثر او که بسیاری منظوم و برخی دیگر به نثر و نظم است ، مثالی بارز و روشن در تسلط او به فارسی و آشنایی با تصوف و عرفان ایرانی است .

کاتب چلبی نام اثر را " رندوزاهد " ضبط می‌کند (نک. کشف الظنون عن الاسامی المکتب والفنون ، چاپ شرف الدین یالت قایا ـ کیلیسلی رفعت بیلگه ، استانبول ۱۹۴۱، ج ۱) ، پروفسورفواد کوپرولودر "انسیلکویدی اسلام " می‌گوید که کاتب چلبی نام اثررا " محاوره‌ی رند و زاهد" ضبط کرده است (نک . جزء ۳۷ ، ص ۶۹۵)

در نسخه‌های مورد تدقیق ما (YI و) و در ترجمه‌ی سالم افندی نیز ، تاریخ ترجمه : ۱۸۰۴ ـ ۱۲۱۹ ، تاریخ چاپ : مطبعه‌ی تصویر افکار ۲۵ رمضان ۱۸۶۹ ـ ۱۲۸۵) " محاوره‌ی رند و زاهد" و در نسخه‌ی YIII "کتاب رند و زاهد " آمده‌است (نک . انسیکلویدی اسلام ، جزء ۳۷ ، ماده‌ی فضولی ، ص ۶۹۵) در نسخه‌های بریتیش میوزیوم (نک . فهرست ریو ، ش ۳۰۵ ـ ۳۰۲) و در نسخه‌های برلین (نک فهرت پرچ ، ش ۶۸۳) به صورت " رند و زاهد " ضبط‌شده است .

چنان که استاد فواد کوپرولو اشاره کرده‌است : " با تدقیق همه‌ی نام هایی که فضولی در بقیه‌ی آثارش آورده در می‌یابیم که نام " رند و زاهد " دقیق و درست است . " (نک . انسیلکوپدی اسلام ، ماده‌ی فضولی ، جزء ۳۷ ، ص ۶۹۵) . هم از این رو ما نیز " رند و زاهد نامیدیم ....(۱)

۱. مصحح خلاصه‌ی اثررا می‌دهد ونتیجه می‌گیرد که فضولی "رندوزاهد" رادرفضای عرفان ، تصوف به‌قلم‌آورده‌است. درترجمه ، این خلاصه

این اثر تا حال چاپ و پژوهش نشده است . ترجمه‌ی سلیم افندی اسکوداری نیز که در تاریخ ۱۳۱۹ هـ . (۱۸۰۴م .) صورت گرفته و در ۲۵ رمضان ۱۲۸۵ (۹.۱.۱۸۶۹) در مطبعه‌ی تصویرافکار چاپ شده (قطع کوچک ۱۳۴ صفحه) نیز قابل استفاده نیست . مترجم که خواسته قدرت انشاء خود را نشان دهد ترجمه را از سلاست اصلی انداخته و حتی در ترجمه " زاهد گفت " و " رند گفت " را عینا و به فارسی در آغاز محاوره‌ها آورده است . بخش‌های نظم را ترجمه نکرده و به هوس سجع بافی جمله‌هایی از خود به متن افزوده است . به طوری که هر کس اندکی با فارسی آشنا باشد ، متن اثر را بهتر از ترجمه می‌فهمد مثلا :

" رند گفت ای زاهد چون که مهالک سفر و خواطر غریبان بادیه‌ی هوا اکسار (؟) ایسه بن گدایه طریقه‌ی تدبیر روح بلیان تعلیم و امر سفرده سلوک غربت و بینوای تفهیم ایله که قانقی محالد ره جوی سمت احتیاط اولوب پوشیدن زره تحفظ ایله مخاوف سفردن خلاص و نه گونه طایفه‌دن احترازلازم درکه تتمیم فوافل استخلاص ایله مقام سلامت و رهایی مناس ایدیم . یعنی اعلام ایله که اصناف مصائب غربت نه صورتده ، عقده روح امید (؟) صلاح مصاحبت و موافقت کمینله روح نمای امید اولور " (نک . ص ۶۸)

در حالی که متن فارسی آن بسیار ساده است . از این گونه مثال ها ، فراوان است . از سوی دیگر ، روشن نیست که او تا چه اندازه به متن سلیم

افندی صادق مانده‌است و در کجاها سهو و خطا کرده‌است و چاپ آن برا ساس کدام نسخه‌ها بوده‌است .

نگارنده ، متن انتقادی حاضر را به‌منظور آماده کردن کلیات آثار فضولی ، به کمیسیونی که نویسنده‌ی این سطور نیز عضو آن بود و در تاریخ ۱۹۴۴/۱۰/۲۷ از سوی نمایندگی معارف ترتیب یافت تقدیم کردم . حتا ترجمه‌ی "حدیقة السعدا " ، " بنگ و باده "و " چهل حدیث " را نیز آماده ساختم . دستمزد آن را نیز گرفتیم . اما نشر کارهای دیگری را که بر روی آثار فضولی انجام یافته بود ، مقدم شمردند و علی رغم دستور وکیل حسن علی یوجل بیگ افندی که ریاست این کمیسیون را داشت ، کار چاپ و نشر را به تعویق انداختند. ما نیز از تحویل ترجمه‌ی " رند و زاهد " سرباز زدیم . و ترجمه‌ی سه اثر نام برده و " دیوان فارسی " فضولی که از سوی پروفسور نجاتی لوکان ترتیب یافته بود ، عملی نشد .

به تعویق افتادن این کار ، این فایده را داشت که ما بر روی " رند و زاهد "بیشتر کار کنیم .

نشر اثر نیز مصادف با برگزاری سالگرد چهارصدمین سال وفات فضولی شد .

* * *

در تهیه ی متن از نسخه‌هایی زیر استفاده کردیم .

۱ . نسخه‌یی که اساس قرار دادیم ، در کتابخانه‌ی سامسون قاضی پاشا و داخل

در مجموعه‌یی به شماره‌ی ۵۳/۱۶۴۲است ، با جلد چرمی معمولی ، ۵۵ برگ (۱۱۰ ص .) ، کاغذ ضخیم آبادی ، به ابعاد . ۱۴ × ۲۰ سانتی متر و به خط نستعلیق است . صفحه‌ها تذهیب ندارد . تاریخ کتابت و نام کاتب معلوم نیست ، دست کم ۳۰۰ سال قدمت دارد و کهن ترین نسخه‌های موجود است . محتویات مجموعه چنین است .

1a (ظهریه :) خالی ست

1b-29a :رند و زاهد .

29b-36a : مثنوی ساقی نامه (هفت جام) فضولی

36b-40a :رساله‌ی کوتاهی در باره‌ی زیارت کعبه‌ی مکرمه در سال ۱۰۳۹.

40b : خالی ست .

41a :. قصیده‌ی مشهور " سعر " از فضولی . ۱۰

41b - 54b : متن بنگ و باده

55a : مقداری حساب وتاریخ .

55b : خالی

: نشانه‌ی اختصاری نسخه: Y Z I

۲. متن کمکی نخست ، نسخه‌یی در بخش آثار منظوم علی افنـدی ، در کتابخانه‌ی فاتح ملت نگه‌داری می‌شود . که از سوی امی کنعان شیخ مرحوم کنعان ر فایی بیگ تقدیم شده‌است . جلد چرمی نرم ، ۱۴۷ برگ (۲۹۴ ص .) دارد با کاغذ آبادی وبه ابعاد : ۱۷ × ۲۷ سانتی متر به خط نستعلیـق .

ازآغاز دو برگ واز انجام چند برگ افتاده دارد. صفحه‌ها بی‌جدول و بی تذهیب اند.

ص b ۱۴۳ چنین است:

" تمت الکتاب بعون الله ملک الوهاب علی یدالضعیف المحتاج الی رحمه الله سید مرتضی ولد میر حیدر مراغوی بتاریخ شهر شوال المکرم سنه ۱۰۹۴ "

کتابت این چند خط به‌عینه‌مانند کتابت متن " رند و زاهد " است و تصور می‌رود که متن در همین سال کتابت شده و کاتب آن میر حیدر مراغه‌یی فرزند سید مرتضاست.

محتویات نسخه چنین است:

1a - 123b : دیوان ترکی (=آذربایجانی، ح. ص.) فضولی.

124a-124b : خالی

125a : یک غزل از مولانا.

125b-147b : متن " رندوزاهد " (از پایان چند برگ‌افتاده دارد).

محتویات حاشیه:

1a - 120a : متن " لیلی ومجنون " فضولی.

121a-125a : خالی

125b-141a : متن " بنگ و باده "

نشانه‌ی اختصاری: Y Z II

۰۳ متن کمکی دیگر، در بخش دست نویس های فارسی کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول در مجموعه‌یی به شماره‌ی ۳۳۹ است. در ظهر کتاب دو یادداشت

تملک نسخه به تاریخ ۱۱۵۲ هـ . از سوی چلبی‌زاده اسماعیل عاصم افندی قاضی بورسا ، و ۱۱۹۵ از سوی میرآخورزاده درویش سید علی عزت خلیفه‌ی مکتوبی دفتری قید شده است . جلد چرمی دارد . ۸۳ برگ (۱۶۴ صفحه) دارد ، با کاغذ نازک آبادی به ابعاد : ۱۳ × ۲۰/۵ سانتی متر و به خط تعلیق است . صفحه‌ها بی‌جدول و تذهیب‌دار . نام کاتب و تاریخ کتابت شناخته نیست . دست کم ۲۰۰ سال قدمت دارد .

محتویات مجموعه چنین‌است :

1a - 1b	: خالی .
2a	: یاد داشت های مالکان نسخه .
2b -20b	: متن " صحت و مرض" فضولی .
21a	: خالی .
21b-66b	: متن " رند و زاهد " .
67	: خالی .
67b-81b	: ساقی نامه" (مثنوی هفت جام فضولی .)
82a-82b	: خالی .

نشانه‌ی اختصاری : Y Z III

۴ . متن کمکی سوم در مجموعه‌ی شماره ۱۱۸۳ در بخش فارسی کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول است . جلد چرمی با خط نسخ و ستعلیق و شکسته‌کتابت شده، با کاغذ نازک و بی‌تذهیب و بی‌جلدبه ابعاد ۱۰/۵ × ۱۰ سانتی متر

و ۱۰۵ برگ است . در ظهر کتاب امضای محمد لبیب روزنامه نگار توپخانه به سال ۱۲۳۰ دیده می‌شود . نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد .

محتویات مجموعه چنین‌است .

1a - 1b : شعرهای پراکنده از شاعران گوناگون .

2a - 4b : چند رباعی وقطعه‌از "رند وزاهد "زیرعنوان "رباعیات مولانا فضولی بغدادی رحمه الله " .

5a - 6a : شعری باعنوان "مسبع در منقبت هفت امام مطهر راضی الهو انهم لمولانا فضولی بغدادی " .

6a - 7b : قصیده‌ی فارسی فضولی به مطلع :

منم به بادیدی نیستی نهاده قدم
به حرف قید ز کلک فنا کشیده رقم .

در ۵۰ بیت .

7b - 9a : مسبع فضولی به مطلع :

وقت است که شام غم هجران به سر آمد
در باغ امل نخل تمنا به درآمد .

در ۱۰ بند .

9a : دو قصیده از حضرت مولانا .

9b-10b : یک قصیده‌ی عربی از حضرت‌عبدالقادر الجیلی .

11a-24b : ۱۵۱ رباعی و یک قطعه از حضرت مولانا .

25a-26a : ۱۵ رباعی از سلطان ولد .

26a-27a : " سماعیات " سلطان ولد در ۲۹ بیت .

27b-31a : چند غزل از حضرت مولانا .

31b-32a : چند بیت پراکنده .

32a-37a : مرغوب القلوب از گفتار حضرت شمس تبریزی .

37a-70b : گلشن راز .

71a-76a : نی نامه‌ی حضرت مولانا جامی .

76b-78a : قصیده‌ی ۵۸ بیتی فضولی در موعظه و اندرز

78 -81b : ترجیع بند فارسی مشهور فضول با مطلع :

ای خوش‌آن دم که به هرنیک و بدم کار نبود

بیمم‌ازطعنه‌ی‌اغیاروغم‌یارنبود .

در ۱۵ بند :

81b-82b : نظیره‌ی عبدالله افندی‌شارح فصوص ،برقصیده ی ،

یادشده ی فضولی در موعظه و اندرز .

83a-83b : خالی .

84a : صفحه‌ی پاک شده‌یی از " لوایح " جامی .

84b-105b : لوایح جامی " (ناقص است) .

در تصحیح " رند و زاهد " از این مجموعه کمترین بهره را بردیم .

نشانه‌ی اختصاری : YZI.1

۵ . ترجمه‌های سلیم افندی از متون شعرفارسی ،گرچه‌سهو و خطاهای زیاد داشت ، باز مورد مراجعت قرارگرفت .

نشانه‌ی اختصاری : ST.

* * *

استاد فواد کوپرولو می‌گویدکه " رندوزاهد "در سال ۱۲۷۵ در طهران چاپ سنگی شده‌است (انسیکلو پدی اسلام ، جزء ۳۷، ماده‌ی فضولی ص ۶۹۵) .متاسفانه‌به‌خلاف تلاش های زیاد ، نتوانستیم این‌نسخه را نه‌در کتابخانه‌ها و نه در عتیقه فروشی ها بدست آوریم .(۱)

در تصیح متن کوشیدیم که کارمان کم نقصان‌باشد واز نفرین فضولی :

قلم اولسون الی اول کاتب بد تحریرین

که سواد سیز رقمی سورمزی شورائیلـــــر

دور مانده باشیم . با این همه کار بی‌عیب و خطا نیست و به تعبیرجامد از " کسانی که اثر را پایمال مطالعه می‌کنند " نیاز داریم این سهوها را برما ببخشانید .(۲)

کمال ادیب کورکچی‌اوغلو

---

۱ . به‌نام "بحث‌رندوزاهد" ودرسال ۱۲۷۰ق . چاپ‌سنگی‌شده‌است

ح . ص .

۲ــ مصحح‌دانشمند ،گذشته ازتصحیح ونشرمتن"رندوزاهد "و متون

"بنگ‌وباده" (فضولی، "به‌اهتمام کمال‌ادیب‌کوکچی‌اوغلو، استانبول ۱۹۵۵، انتشارات‌معارف)، "چهل‌حدیث" (کمال ادیب‌کورکچی‌اوغلو، "فضولینـــن قرخ‌حدیث‌ترجمه‌سی" استانبول ۱۹۵۱، وزارت‌آموزش‌ملی) و "رساله‌ی‌معمـــا" (کمال‌ادیب‌کورکچی‌اوغلو، "فضولینن‌معمارساله‌سی"، آنکارا، ۱۹۴۹، انجمن تاریخ‌ترک)، مقاله‌های زیر رانیز پیرامون آثار فضولی نوشته‌است:

۱. "یک‌قصیده‌ی‌نامعلوم‌فارسی‌ازفضولی"، مجله‌ی‌دانشکده‌ی زبان‌وتاریخ وجغرافیا، دانشگاه‌آنکارا، ۱۹۴۶، ج۴، ش۳، ص۳۲۵-۳۱۳.

۲. "چندشعرنامعلوم‌ازفضولی" همان، ج۵، ش۳، ص۲۲-۳۱۵.

۳. "یک نامه‌ی نامعلوم‌ازفضولی"، بولتن‌زبان‌ترکی، سری۳، ۱۹۴۵، ش۵-۴، ص ۸۸-۳۸۳.

۴. "چندشعرنامعلوم‌ازفضولی" مجله‌ی‌دانشکده‌ی‌زبان‌وتاریخ‌وجغرافیـا، پیشین، ج۸، ش۱، ص ۱۰۴-۶۱.

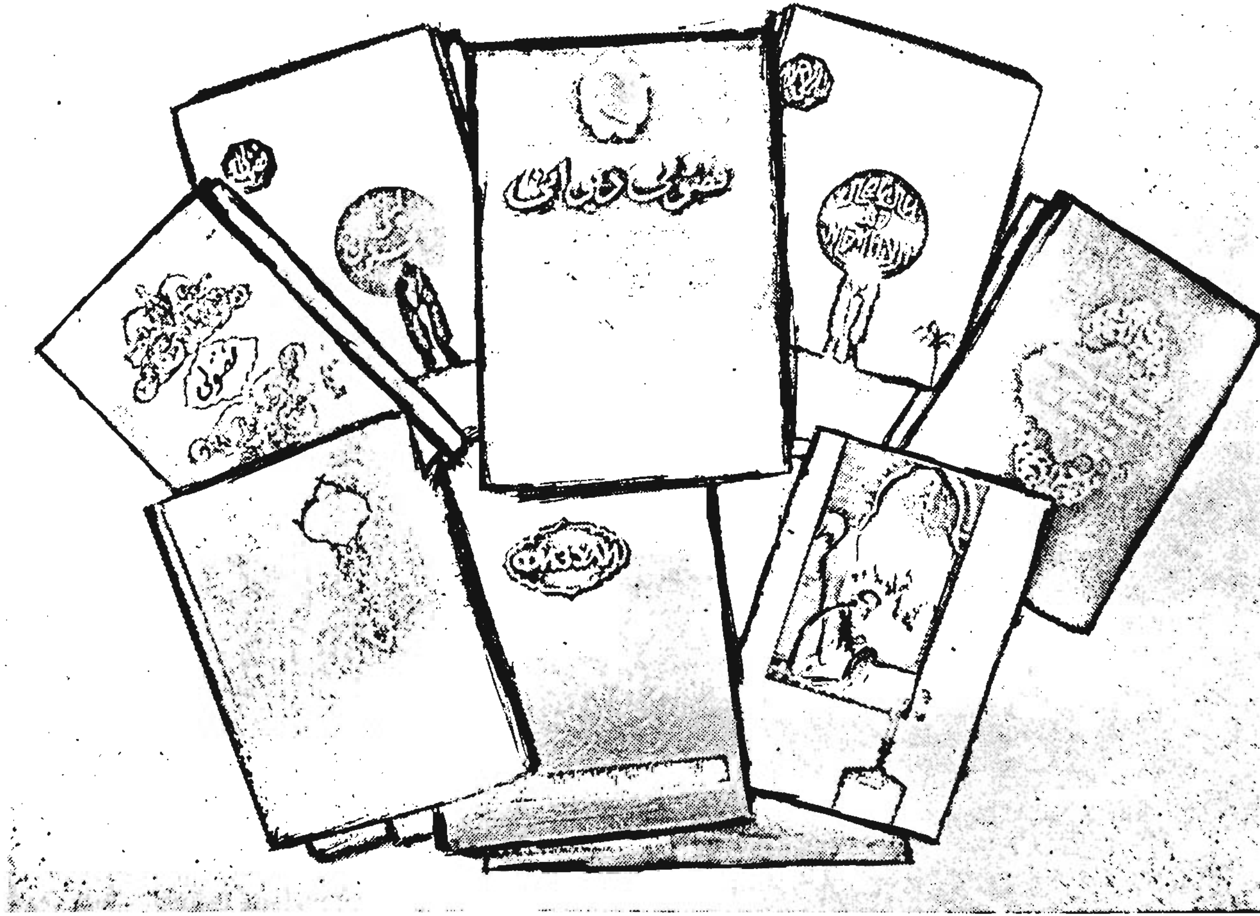
(ماخوذاز: دکتر مژگان‌جونبور "فضـــولی حـاقفینـــدابیربیبلیوگرافی دنـه‌مـه سی"، استـانبول، ۱۹۵۶، ص ۱۰۷و ۱۱۹ و ۱۲۰). ح.ص

نشانه‌های اختصاری

نگاه کنید	BKZ
جلد	C.
جزء	CZ.
ترجمه‌ی سلیم افندی	ST.
دست نویس موجود در کتابخانه‌ی سامسون پاشا	YZ.I
دست نویس بخش علی‌امیری افندی در کتابخانه‌ی فاتح ملت	YZ.II
دست نویس موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول	YZ.III
مجموعه‌ی موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول	YZ.IV



یک صفحه از دیوان فضولی که در اواخر سده‌ی دهم استنساخ شده است.



کتاب‌های فضولی ، به چند زبان در دنیا نشر شده است .

محمد فضولی

رند و زاهد

با تصحیح و حواشی بقلم

کمال ادیب کوزکچی اوغلی

بامقدمه‌ی ح . صدیق

رند و زاهد [1]

بسم الله الرحمن الرحيم [2]

أى بر تو سجود زاهدان وقت نماز
وى رغبت رندان بتو هنگام نياز
گر اهل حقيقتست ور اهل مجاز
هركس بزبانى بتو ميگويد راز [3]

الهى بحرمت زاهدان پاكيزه مذهب صومعهٔ عبادت [4] كه رندان ميكدهٔ معصيت را أز نشأهٔ جام فرح انجام توبوا الى الله [5] بى نصيب نگذارى وبعزّت رندان صافى مشرب عزلت كه زاهدان [6] خانقاه انانيت را از ضلالت ابى واستكبر دور دارى

يارب تو مرا زاهد مغرور مكن
رندى كه بود زحضرتت دور مكن
آن كن كه به نيستى برآرم نامى
در رندى و زاهديم مشهور مكن [7]

---

[1] yz II : «كتاب رند و زاهد فضولى» ; yz III : «كتاب رند و زاهد از تأليف مولانا فضولى» [2] yz I. de Besmele yoktu; yz II. ve III. den alarak ekledik. [3] yz IV. var. [4] yz III.: «مذهب عبادت صومعه ...» (؟) [5] yz III: «توبوا الى الله» (؟) [6] yz I : «زاهدان» kelimesi yoktu; yz II.ye göre tamâmladık. [7] yz IV. var.

خوشا زاهدی که [1] سر رشتهٔ تسبیح عبادت در طاعتخانهٔ حصول سعادت بسلسلهٔ صلوات ختم رسالت رساند وخوشا رندی که جام ارادت در خمخانهٔ حسن فراست از دست رضای صاحب شریعت ستاند وهمواره در اعتکاف خوانق طریق سلوك قبول او جوید و پیوسته در ذوق سلوك طریق متابعت او کردد [2] چنین گوید [3]

أی در دل پاك زاهدان نور أز تو
پیوسته بنای [دا 2] شرع معمور أز تو
در بزم چهل تنان حریفان یکیك
رندانه گرفته آب أنگور أز تو [4]

اللهم صلّ علی النبی و علی آله الطیبین و اصحابه الطاهرین [5]

اما بعد [6] زاهد صومعهٔ ریا و رند خمخانهٔ خطا فضولی بینوا درمحافل ارباب نظر و مجالس اصحاب هنر زمزمهٔ ذکر حکایت بدین قانون شنیده وجرعهٔ جام روایت بدین نمط چشیده که در دیار عجم زاهدی بود صاحب وقار بغایت متّقی و پرهیزکار چنانکه گفته اند :

فقیهی رسته از غوغای عالم
بتعظیمش قد محرابها خم
بخاك پایش أهل تاج محتاج
ز نعلینش سر افلاکرا تاج

---

1 yz III: « خوشا کسی که » (؟) 2 yz III : کرده
3 vz II : « و پیوسته . . . کوید » kelimeleri yoktur.
4 yz IV: var.
5 yz II : « اللهم صلّ علی النبیّ و آله الطیبین الطاهرین المعصومین »
6 yz I : « اما بعد » yoktu. yz II. den aldık.

سالکان مجذوب را صدرنشین بارگاه قبول و طالبان قرب و قبول را مقتدای راه وصول در هر عالمی[1] علمی افراشته واز هر علمی بهره‌[2] برداشته و فرزندی[3] داشت رندنام بفطانت نادره‌ٔ ایّام هنوز سبزه‌ٔ غبار خط بر صفحه‌ٔ عارض ندمیده بمضمون[4] خط آفرینش بقوت ادراك رسیده[5]

رعنا گلی از حدیقه‌ٔ فضل و کمال
زیبا گهری ز معدن جاه و جلال
از صیقل ادراك منیرش روشن
آیینه‌ٔ لطف سیرت وحسن خصال

چون زاهد نشان فروغ آفتاب استعداد از مطلع فطانت او مشاهده نمود وخط حسن قبول از دیباجه‌ٔ فراست او مطالعه فرمود [2b] روزی بروی او[6] ابواب نصیحت بازکرد وباو پند دادن آغاز کرد که أی فرزند دلبند[7] وأی نطفه‌ٔ سعادتمند بدان که اقتضای حکمت ربانی وارادهٔ[8] قدرت سبحانی طینت وجود انسان را باختلاف طبیعت سرشته است[9] وبر جریده‌ٔ حقایق متفق[10] ایشان رسوم طبایع مختلف نوشته است

---

1 yz II : « در هر عالمی » (؟)
2 » » : « بهره » (؟)
3 » » : « و » yok.
4 » » : « و مضمون »
5 » I : « رسیده » idi ; düzelttik. yz II : « نرسیده »
6 » I : «بروی او» yoktu; yz II. den aldık. 7 yz II: «دل‌پسند»
8 » II : «ارادت». 9 yz II: «است» yoktur. 10 yz II: «متفق» yok.

بعضی را بموجب من یهدی[1] الله فهو المهتد بمرتبهٔ وصول مقام تعزّ من تشاء رسانده[2] و بعضی را[3] بمقتضای[4] فمن یضلل الله فما له من هاد[5] بخاك مذلت تذلّ من تشـاء نشانده[6] و مقرر چنان کرده که هرکس بحسن سعی[7] خود بوصول مرتبهٔ مقدّر خود گوشـد و هر فرد بکمال جهد خود شربت روزی مقسوم خود نوشد تا اعتماد بر قضای[8] مقتضای[9] تکاهل که مخلّ نظام عالمست نشود و اعتقاد بر قدر مستلزم تکاسل که مفسد مخالطهٔ بنی آدمست نکردد در[10] مضامیر استحصال[11] مطالب و در میادین استفتاح ابواب مواهب همه را به سبق مراکب همت عنان اختیار برابر داده و جمله را باصغای[12] تحریص هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون تنبیه[13] لیس للانسان الا ما سعی گوش هوش مقابل[14] کشاده تا هیچ فردی تهمت مذلّت بر مبادی حال ننهد و در طریق طلب به بهانهٔ دامن سعی از دست ندهد مقصود ازین مقدمه و مراد ازین مقاله [3 a] آنست که حالا ذات شریف توکه بالقوّة منشأ آثار فضایل است وقت است که بالفعل مظهر اسرار آن کردد و عنصر لطیف توکه باطناً مخزن جواهر ضایع است محلّ است که ظاهراً مقتضیٔ اظهار[15] آن شود

---

[1] yz III: « یهد الله » (؟) [2] yz. II: « رساند » . [3] yz I: « وبعضی » idi; düzelttik. [4] yz III: « مقتضی » (؟) [5] yz I. ve III: « ... الله فما له من هاد » yoktu; yz II. den aldık. [6] yz II: « نشاند » [7] yz II. « سعی » yok. [8] yz I. ve II: « قضا » idi; düzelttik. [9] yz III: « مقتضی » (؟) [10] yz II: « و در » [11] yz I: « استخلاص » idi, düzelttik. [11] yz II: ve III. «باصغای» (؟) [13] yz III: «وتنبیه» (؟) [14] yz III: « متأمل » [15] yz III: « مقتضی ظهور »

رند این نکته ز زاهد چو[1] شنید — مبتدی بود بمضمون نرسید
گفت أی حل کن هر مشکل من — واقف مشکل حال دل من
گرچه ابواب هنر بکشادی — در سخن داد فصاحت دادی
معنی از غایت اغلاق سخن — چه نهان از تو نشد واضح من
گر ترا عرض کمالست مراد — اوســتاد همهٔ رحمت باد
ور[2] سر وعظ ونصیحت[3] داری — باید اغلاق سخن بگذاری
لفظ را پردهٔ مضمون نکنی — دل مضمون طلبان خون نکنی
اصل معنیست نه تزیین کلام — سخن آنست که فهمند عوام
بشنو [4] موعظهٔ اهل قبول — کلّم الناس علی قدر عقول

زاهد گفت أی رند از ادای کلام [5] تو اکراه عبارت منثور معلوم شد ورغبت کلمات منظوم مفهوم گرفتم که طبع ترا [6] نفرت [7] انشاء مغلق بعلّت [8] قصور ادراك معذورست [9] چرا خطّ محبت نظم که خدا ورسول مردود شمرده اند وبواسطهٔ افراط کذب ارباب شریعت نام آن بمذمّت برده اند بر صفحهٔ خاطرت مسطور است

[3 b] کسی که ناقل کذب است جای آن دارد
که عقل هستی اورا [10] بهیچ نستاند
چه جای آن که مدار سخن نهد بدروغ
دروغ را سبب اعتبار خود داند

---

[1] yz I : «چون» ise de vezin îcâbı düzeltilmiştir. [2] yz III : «کر»
[3] yz II : «وعظ نصیحت» [4] B I : «بشنواین» [5] yz. II «کلام» yok.
[6] yz II : «تو». [7] yz II : «در نفرت» [8] yz II : «بعلت» yok.
[9] yz II : «مفدورست» [10] yz III : «آنرا».

گفت [1] ای زاهد از مضمون آیة [2] کریمهٔ و ما علّمناه الشعر بآن [3] می ماند که شعر بغیر نبی [4] تعلیم خداست پس اهانت آن خطاست واز فحوای [5] ان من الشعر لحکمةً [6] چنان می نماید که نظم مرضیٔ [7] طبع [8] مصطفاست پس مذمّت آن قلت حیاست وبدانکه دروغ نافع شعر به از نثر راست [9] ضرر رسان است حقا که دروغست اگر گویی نه چنان است

در شرع [10] کلام کذب نامعمول است
نا مشروعست بلکه نا معقولست
این رتبهٔ شعر بس که درکسوت آن
مردود چنان برهمه کس مقبولست

گفت [11] ای رند تحسین کاذبان بگذار وهمت بلند دار که صنعتی به ازین بیاموزی وعلمی شریف تر [12] ازین یادگیری که هم در ایّام حیات موجب اعتبار تو شود وهم بعد از ممات [13] مآثر آن یادگار تو شود [14] وبدان که امروز بهر چه رغبت نمایی قدرت داری وفردا از هرچه یاد آری حسرت گذاری [15] وبآه تحسر جان را میخاری [16]

---

1 yz II ve III: «رند گفت» 2 yz II: «آیهٔ» ; yz III: «آیت»
3 yz II: «باین» 4 yz II: «ازنبی» 5 yz II: «واز فحوای حدیث»
6 yz II : «لحکمةٍ» (؟) 7 yz II : «رضی» (؟) 8 yz II : «طبع مبارك»
9 yz I : «نثر» yoktu ; ekledik 10 yz II: «شعر» 11 yz II. ve III: «زاهد گفت» 12 yz II: «بیاموزی و راه شریعت به . . .» 13 yz II: «مماة»
14 yz III : «شود» yok. 15 yz II. ve III: «داری» 16 yz II: «وبآه . . . میخاری» yok.

زفیض عقل مرکوزست در ترکیب انسانی
کمال رتبهٔ مجموع مادون الوهیت
ولی مستورهٔ فضل و هنر بی جهدی وسعیی[1]
نمی آید بنزهتگاه فعل أز پردهٔ قوّت
حواس وهوش را تا هست ممکن کار فرمودن
غنیمت گر نداند[2] کس بکسب هر هنر فرصت
[4 a] پشیمانی ندارد سود بعد از سستی اعضا
نخواهد هیچ کاری آمد از استاد بی آلت

گفت[3] ای زاهد نگو[4] گفتی وگوهر نصیحت سفتی اما از تو ارشاد علمی باید تا از من کاری آید

من که حالا زعدم سوی وجود آمده ام
خبرم از روش[5] وقاعدهٔ عالم نیست
توکه عمریست درین عالمی[6] ارشادم کن
روش کار چه سان میشود وقاعده چیست[7]

وبدان که انسان کمال نفس در دو وجود دارد وکیفیّت نفس را آن دو[8] نشأهٔ کمال می آرد اوّل وجود صوری ومبدأ آن معونت[9]

---

[1] yz II: «بی جهد وسعی تو» ; yz III : «سعی» (؟) [2] yz I. «نمیداند» ise de mâna ve vezin zarureti dolayısıyle yz II. ve III. e göre düzeltilmiştir, [3] yz II. ve III : «رند گفت» [4] yz II: «نیکو» [5] yz I: «و» yoktur. Kıṭa'nın ikinci beyti delâletiyle yz II. ve III. de olduğu gibi, ekledik. [6] yz II : «توکه عمریست دریغا لمی» (؟) [7] B I. «روش کار چسانست وبکو قاعده چیست» [8] yz I: «آن دو» yoktu; yz II. ye göre ekledik; yz III: «و دو کیفیت نفس را» [9] yz II: «معونت» yok.

پدرست و [1] دوم وجود معنوی و منشأ آن هدایت مرشد صاحب نظرست[2] چون رتبهٔ تکمیل در وجودِ آخرست تقدّم مرشد بر پدر درین عبارت ظاهرست

علم روحیست که از فیض نفس مرشد پیر
به تن مردهٔ ارباب طلب می آرد [3]
هست از فیض دم پیر حیات طالب
سبب اینست که گفتند نفس جان دارد [4]

کفت[5] ای رند چون قبول علم و صنعت داری و عواقب نفع و ضرر[6] بنظر [7] می آری آن به که قبل از اکتساب صنعت رغبت بعلم نمایی و بوادی طلب علم در آیی که محرّك سلاسل لذّات روحانیست و واسطهٔ معرفت اسرار سبحانیست [8]

چنانکه گفته اند

علم بحریست کزان میکردد | گهر معرفت حق حاصل
رتبهٔ علم زدانایان پرس | لذّت علم چه داند جاهل

---

[1] yz II : «و» yok. [2] yz II : «ست . . .» yok. [3] yz II : «می آرد» yerine «جان آرد» (؟) [4] yz II : «آرد»; yz IV. de de bu kıt'a var. [5] yz II. ve III : «زاهد کفت» [6] yz II : «ضرّ» [7] yz II : «بخاطر» ; yz III: «بنظر» yok. [8] yz II: «و واسطهٔ . . . سبحانیست» yok.

[4 b] گفت [1] ای زاهد طلب علم که گفتی نگوست [2] و مرا نیز بدریافتن آمد آرزوست اکنون تعلیمم ده که بیاموزم و بفروغ آن شمع روان برافروزم

آن کن که ز فیضت بهوایی [3] برسم
وز راه نمایبت بجایی برسم
جز عرفان نیست مدّعایی زوجود
ارشادم ده بمدّعایی برسم

پس زاهد برصحیفهٔ [4] صورت الف کشید و رند از حقیقت آن پرسید گفت [5] این کلید کنج علومست واساس معرفت قادر قیوم در ابتدا که قلم برلوح زینت رقم نهاد بموجب ما یصدر من الواحد الاّ الواحد خودرا در صورت الف جلوه داد

حرفیست که سر دفتر ارباب هجاست
سرویست که آرایش بستان ذکاست
فردست [6] ولی هزار مظهر دارد
گاهی ألم است مظهرش گاه شفاست

---

1 yz II. ve III: «رند گفت». 2 yz II. ve III: «نیکوست».
3 yz II. ve III: «بنوایی» 4 yz I: «بر صحیفه» idi; düzelttik.
5 yz II. ve III: «زاهد گفت». 6 yz III: «فردیست».

گفت [1] ای زاهد این مقدمهٔ تعلیم خط است و تعلیم خط را شرط معرفت دانستن غلط است استعداد [2] عرفان موقوف خط نیست و امیّ بودن حضرت رسالت شاهد این معنیست

فقیه جمع کتب کرده این گمان دارد
که علم خط سبب اکتساب عرفان است
یقین نکرده که خط نیست منشأ عرفان
وگر خط است خط روی گلعذاران است [3]

اکتساب علم خط مقوّی قیل و قال است و عارف خدا از تکلّم لال

دانش [4] تنجیم و نحو و صرف و فقه و فلسفه
هست بهر اعتلای عقل و تزیین مقال
اهل حق را احتیاجی نیست با اینها که هست [5 a]
در مقام قرب یزدان عقل حیران نطق لال

گفت [5] ای رند علم خط فیض الهیست جهة مطالعهٔ اقاویل واضعان دین و ابقای طریقهٔ اهل یقین که پیوسته فواید از رسایل متقدّمان ستانند و بواسطهٔ آن بمتأخّران رسانند

---

1 yz II. ve III: «رندگفت» 2 yz II: «واستعداد» 3 yz IV. de de bu kıt'a var. 4 yz III: «دانش و» (؟) 5 yz II. ve III: «زاهدگفت»

از صنعت خط اگر نبودی اثری
از علم نبی بما که دادی خبری
چون خط سبب بقای اهل هنراست [1]
بالله که نیست خوشتر از خط هنری

گفت [2] أی زاهد معرفت خط سبب [3] مطالعهٔ رسایل است و مطالعهٔ رسایل ورطهٔ اختلاف مسایل و اختلاف مسایل [4] منشأ سرگردانی [5] و طلب سرگردانی دلیل نادانی

ارباب هنر مخالف مشرب هم
هرکس بکتاب زعم خود کرده رقم
آن به که نخوانم خط ایشان مطلق
سرگشتهٔ هر خط نشوم همچو قلم [6]

کثرت [7] مطالعهٔ کتب موجب رفع شبهه نیست بلکه موجب کثرت شبهه است درین [8] شبهه نیست

هر چند کتاب پیشتر [9] میخوانی
در حیرت کار پیشتر [10] میمانی
شهریست سواد خط که ارباب خرد
میخوانندش حصار سرگردانی [11]

---

[1] yz II : Bu rubâî'nin 2 nci ve 3 üncü mısrâları yoktur. [2] yz II. ve III: « رندگفت ای زاهد معرفت . . . ». [3] yz II. ve III : « جهة » [4] yz II. « و اختلاف مسایل » yerine « لاجرم » [5] yz II. ve III: «سرکردانیست» [6] yz IV. de bu rubâî var. [7] yz II: «کثرت» yok. [8] yz II : « و درین » [9] yz II., III. ve IV: « بیشتر ». [10] yz II., IV : « بیشتر » [11] yz IV. de bu rubâî var.

گفت [1] ای رند این علم شریف واین فنّ لطیف اگر نه جهة مطالعهٔ علوم باشد و تحقیق قوانین رسوم باری بیاموز جهة رفعت جاه وتقرب بارگاه [2] پادشاه که عالی همتان بپایهٔ صدارت و وزارت بدین صنعت [3] رسیده اند و ذوق تصرّف دنیا و مصرف امور ما فیها [4] بدین [5 b] وسیله چشیده اند [5]

خوشا کسی که بتوفیق دستیاری خط
قدم ببادیهٔ عزّ و اعتبار نهد
ز ناکسی ننهد عجز را قناعت نام
علو مرتبه جوید بعجز دل ندهد [6]

گفت [7] ای زاهد این که گفتی عبارت از تکفّل حساب دنیاست که [8] عمر دران گذرانند و حساب دنیا متضمّن حساب آخرت که بعقوبت ستانند مؤدّی حساب هر دو عالم شدن بیحساب است واین صورت در دو عالم موجب عذاب است [9]

عاقل شرف علم چنان نپسندد [10]
کانجام طریقش بخطا پیوندد
سر رشتهٔ اعتقاد کسی را بی [11] جاه
از جانب حق برد بناحق بندد [12]

---

1 yz II. ve III: «زاهد گفت» 2 yz II: «بارگاه» yok; yz III: «درگاه» 3 yz I. ve III: «صفت» ise de yz II. ye uyarak düzelttik. 4 yz II. ve III: «تصدی امور دنیا و تصرف ما فیها» 5 yz I. ve III: «دیده اند» ise de yz II. ye göre düzelttik. 6 yz I. ve II: «ننهد» ise de B. I'e göre düzelttik. 7 yz II. ve III «رند گفت» 8 yz. II. «از تکفل دنیاست که»; yz I: «. . . . ست» yok; 9 yz II: «عذاب» 10 yz II: «بپسندد» (?) 11 yz III. ve IV: «بی» 12 yz IV. de de bu rubâî var.

حقّا که جاهلی از قدر سلطنت غافل به از عالمی بقرب سلاطین مایل [1] چنانکه گفته اند [2]

رتبهٔ جهل که مذموم ترین مرتبه است
نفس را [3] گر ندهد جانب هر منعم راه
به از ان علم که ارباب هنر را دایم
سبب قرب سلاطین شود و موجب جاه [4]

گفت [5] ای رند چون از صنوف خط اکراه داری وهر دم بترك آن بهانه می آری باری نصیحت من بپذیر و آداب خدمت ملوك یادگیر که خدمت ملوك متضمن سعادتست و پایهٔ ملك و سلطنت است [6]

گرت کمال [7] ادب ره سوی ملوك دهد
امید هست که یابی مراد هر دو جهان
نشـــاط نعمت دنیا ز التفات ملوك
متاع دولت عقبی ز عون بیگنهان

[6 a] گفت [8] أی زاهد چون غرض [9] از وجود مخلوق [10] عبادت خالق است از مخلوق عبادت مخلوق نه لایق است [11] وجه ترجیح انسان بر انسان معرفت الهیست [12] نه رتبهٔ گدایی و پادشاهیست [13] بدان که

---

[1] yz II : « حقا که جاهل از ذوق سلطنت غافل به از عالم بتقرب سلطان مایل »
[2] yz II. ve III : « چنانکه گفته اند » yok. [3] yz II : « هر نفس » (؟)
[4] yz IV. de de bu kıt'a var. [5] yz II. ve III: « زاهد گفت » [6] yz II : « و اداب خدمت ملوك که متضمن حصول سعادتست و پایهٔ ملك سلطنت اختیار نمای »
[7] yz II : « کمال و . . . » (؟) [8] yz II. ve III : « رند گفت » [9] yz III: « عرضی » (؟) [10] yz II : « مخلوق » yok. [11] yz. II. « است » yok. [12] yz III : « اللهیست » (؟) [13] yz II : « پادشاهی »

ملازمان ملوك همیشه محزون [1] اند و مقرّبان سلاطین مدام مغبون اگر مقبولند عذاب رعایت أدب دارند اگر [2] مردودند بیم غضب دارند رغبت این صنعت از دنیا پرستان جوی و این نصیحت بطالبان رتبهٔ عرفان مگوی

در خدمت ملوك وسلاطین کسی که کرد
صرف متاع عمر پی اکتساب جاه
در حیرتم که روز جزا چیست عذر او
چون میکند بجانب معبود خود نگاه

گفت [3] ای رند چون در خدمت ملوك کاهلی و از لذّت قرب سلاطین غافلی از کیمیای زراعت بهرهٔ [4] دریاب که زراعت طریقتست [5] بسر [6] منزل ثواب هرکه تخمی بمزرعهٔ [7] انداخت خانهٔ دو جهان [8] معمور ساخت

رَوْ زراعت کن که چون فیض زراعت هست عام
هم ترا کافیست هم مجموع وحش و طیر را
هان مکن تقصیر درکاری که از محصول آن
میتوانی بهره هم خود را دهی هم غیر را

---

[1] yz II : « محزون » (؟) [2] yz II. ve III : « و اکر »
[3] yz II : « زاهدکفت » [4] yz II : « بهره » [5] yz II. ve III: « طریقیست » [6] yz II : « بسر » yok. [7] yz III : « در مزرعهٔ »
[8] yz II : « خانهٔ دنیوی و اخروی » ; yz III : « خانهٔ دنیوی و اخروی خود »

گفت [1] أی زاهد زراعت خسارتیست بامید منفعت وشدّتیست بآرزوی راحت همیشه [2] تخم باید انداخت وخود را منتظر محصول باید ساخت این صورت تمنّای نقصان حیات است و استعجال وعدهٔ ممات است [3] حقیقت این علم [4] معلوم است و در مشرب اهل عرفان مذموم

[6 b]

هر که زرعی کرد بعد از صرف مایحتاج آن
انتظاری دارد و در آرزوی حاصل است
ازطریق عقل خارج دان [5] سلوکش را که او
میکند تعجیل در نقصان عمر و غافل است

گفت [6] ای رند اگرامر [7] زراعت مشکل مینماید وسعی در ان بیحاصل شیوهٔ [8] تجارت گزین وگل تمنّا از گلشن آن شیوه بچین [9] که طریق تنعّمست و موجب حصول رفع احتیاج مردم

احتیاج خلق مهلك علّتیست
دارد [10] آن علّت ز فیض حق علاج
فیض حق گویا که [11] سعی تاجراست
میکند از خلق رفع احتیاج

---

1 yz II. ve III : « رندگفت » 2 yz II : « و همیشه » 3 yz II. « ممات » 4 yz II. « علم » yoktur. Zaten yz I. de de bu kelimenin üstü çizilmiş gibidir. yz III : «امر» 5 yz I : « دان » yoksa da vezin ve mâna gözetilerek yz II. ve III. den alınmıştır. 6 yz II. ve III: « زاهدگفت » 7 yz I. ve II: « امروز » idi ; yz III. göre düzelttik. 8 yz II. « پس شیوهٔ » 9 yz II : « چین » 10 yz III: « درد » (؟) 11 yz II : « کوبی که »

گفت [1] أی زاهد تجارت سودابیست [2] در طلب سود و قصد احتیاج خلق در تمنّای [3] مقصود جنس را باید خرید و انتظار ارتفاع قیمت باید کشید این معنی آرزوی کثرت احتیاج [4] خلق است در تمنّای تنعم یعنی نیك خواهی خود در بدخواهی مردم [5] این شیوه از طریق مروّت دوراست و در طریق ارباب معرفت نامشکور

عامل [6] بیع و شرا میخواهد از بهر معاش
جنس را دایم خرد ارزان وبفروشد گران
راحت کم زحمت بسیار ازان دارد که هست
کام او پیوسته نفع خویش وغبن مردمان

گفت [7] ای رند چون طریق تجارت نمی سپری وازین سرمایه فایده نمی بری باری شمع فراست برافروز و صنعتی از صنعت بازاریان بیاموز که صنعت روزی بی منت است [8] وسبب دوام حسن معیشت [9]
[7 a] کاسب را [10] این فیض کافیست که هم خود از کسب خود [11] خورد و هم دگری [12] بقضای غرض ازو فایده وعایده برد [13]

---

[1] yz II. ve III: « رند گفت » [2] yz II. ve III: « سودائیست » [3] yz II. ve « . . . خلق تمنای . . . » [4] yz II : « آرزوی کربت » [5] yz II : « نیك خواهی خود و بدخواهی مردم » [6] yz III : « عاملی » (؟) [7] yz II. ve III : « زاهد گفت » [8] yz II. « بی منت » [9] yz II : « معیشت است » [10] yz I : « کاسب را که » ise de yanlış olduğundan bu (که) çıkarılmıştır. [11] yz I. ve III: « هم از خود کسب روزی » ise de yz II. ye göre düzelttik. [12] yz II : « دیگری » [13] yz II. ve III : « فایده برد »

گفت [1] ای زاهد پیشه‌وری دوام عذاب است. برای روزیٔ مقرّر [2] وعبادت نفس است بغفلت منجر [3] یعنی از طلب معاش کسب کمال دگر نتوانستن وهمین طلب روزی‌را کمال نفس دانستن وبدانکه پیشه‌ور روز تا شب جهة روزی در عذاب است وشب تا روز از برای رفع تعب درخواب است [4] وعمر نازنینی‌که [5] همین صرف خواب وخور باشد سهلست وقناعت برتبهٔ چنین از جهلست [6]

کسی‌که در طلب پیشه‌کرد صرف حیات
ندید هیچ‌که آسایشی مگر در خواب
چه عمر داشته باشد چو متصل دارد
عذاب بهر حیات وحیات بهر عذاب [7]

گفت [8] ای رند بدین [9] طریق‌که تو رهِ مخالفت من [10] میپیمائی وابواب انواع بهانه می‌کشائی میترسم از علوم وصنایع بهرهٔ [11] نبری واز نهال معرفت بری نخوری ورایض اقبال ترا توسن همت [12]

---

[1] yz II. ve III : « رند گفت » [2] yz II : « مقدّر »
[3] yz II : « مخیر » (؟) [4] yz II : « در خواب » [5] yz II : « وعمری که » ; yz III : « عمری که » [6] yz II. ve III : « از جهل »
[7] yz IV. de bu kıt'avar. [8] yz II. ve III : « زاهد گفت » [9] II. ve III : « برین » [10] yz II : « من » yok. [11] yz II : « بهره »
[12] yz II : « ورایض اقبال توسن همت تو »

در اکتساب ادب از [1] همگنان بماند وشبنم جهالت حرارت ذوق معرفت از موقد ضمیر تو فرو نشاند عیب جهل را هنر خوانی وندانستن را نیکو [2] دانی

[7 b] جهل عیبی نیست گر باشد بآن کس معترف
زانکه هر عالم که بینی در بدایت جاهل است
اعتراف جهل هم صنعیست [3] از اصناف علم
عیب نفس آنست کز عیب جهالت غافل است
گرچه بی وجه است بر هر ناقص اطلاق کمال
ناقصی گر نقص خود داند بوجهی کامل است

گفت [4] ای زاهد اگر غرض از اکتساب علوم وصنایع معرفت باریست [5] احاطهٔ معرفت باری از تهمت این جزؤیات عاریست

ورای عالمی وعاقلیست دانش حق
زقول وفعل خدا علم وعقل کور وکر است
کدام عقل کماهی بکُنه کار رسید
کدام عالم از انجام حال با خبرست [6]

---

1 yz II : « از » yok. 2 II. ve III : « نکو »
3 yz I : « صنمتیست » ise de II : ve III : ye göre düzelttik.
4 yz II. ve III: « رند گفت » 5 yz II : « علوم ومعرفت صنایع باریست » (؟)
6 yz IV. de bu kıt'a var.

مکن که ماحصل بحث علم درد دل است
مکش که فایدهٔ قید علم درد سر است

و اگر درین مقدّمات [1] که میگویی ازدیاد رتبهٔ صوری من میجویی حقاکه هرکه [2] نادان [3] ترست نعمت او فراوان ترست چرا که دانا در معیشت بتدبیر خود اعتماد دارد ونادان کارخود بعهدهٔ کرم خدا می گذارد لاجرم نتیجهٔ کرم خالق بیشتر [4] از اثر تدبیر خلایق است و منّت خالق در روزی از خود برداشتن نه لایق چنانکه بعضی از اهل هنر گفته است [5]

گفت عاقل بجاهلی که چرا
همچو من نیستی ز غم دوری
من باین عقل بی نوا و فقیر
تو بآن[6] جهل [7] شاد ومسروری

گفت جاهل مگر نمیدانی
که منم محترم تو مقهوری

---

[1] yz II : « مقامات » (؟) [2] yz I : « هرکه » yoksa da yz II. ve III. den alıp ekledik. [3] yz I : « نادانی » ise de düzelttik. [4] yz I : « پیشتر » ise de düzeltilmiştir. [5] yz II. ve III : « چنانکه . . . گفته است » yoktur. [6] yz IV : « باین » (؟) [7] yz II : « جهل و . . . » (؟)

من توکّل بلطف حق دارم
تو بتدبیر خویش مغروری [1]

[8 a] گفت [2] ای رند ازدیاد نعمت دلیل عنایت است وقلت معیشت نشانهٔ اهانت حاشاکه خدا نادان را بسلسلهٔ عنایت درآرد ودانا را در ورطهٔ اهانت [3] گذارد [4] تا نادان جهل را سبب قبول داند ودر ان مقام بماند و [5] دانا علم را آلت حرمان خواند وازان بهرهٔ [6] نستاند

یا زایزد نیست جاهل منعم [7] وعالم فقیر
یا زنعمت رتبهٔ فقر و فنا افزونتر است
ورنه کی ممکن تواند بود استخفاف [8] علم
کی توان گفتن که نعمت جاهلانرا درخوراست

گفت [9] ای زاهد نعمت جاهل وعسرت عالم نه از قهر وشفقت است بلکه اسرار [10] حکمت است بدانکه هرچند زمام امور ملك دردست نادانست دانارا بحسن تدبیر استحصال معاش ازو آسان است وچندانکه متصدّی مهمات عالم مردم عاقلست جاهلرا بواسطهٔ عدم استحقاق قبول او مشکل است این حکمت دلیل عنایت عام است ودانایانرا

---

[1] yz IV. de bu kıt'a var. [2] yz II. ve III : «زاهدکفت» [3] yz II: «نشانهٔ اهانت» ten sonraki kelimeler, buraya kadar, yoktur. [4] yz II: «کذار» (؟) [5] yz II: «و» yoktur. [6] yz II: «بهرهٔ» yok ; yz III: «بهره» [7] yz II : «منعم جاهل» [8] yz II ve III : «استحقاق» (؟) [9] yz II. ve III: «رندکفت» [10] yz II : «بلکه متضمن اسرار»

موجب تسلیٔ تمام[1] که همه از[2] نعمت الهی بهره برند وهرکس ازخوان مکارم او[3] نصیب خوند[4]

این[5] که دایم دولت دنیا بنادان میرسد
از برای انتظام ملك عین حکمت است
میتواند یافت دانا قرب نادان را به عقل
لیك نادان‌را حصول قرب دانا زحمت‌است[6]

گفت[7] ای رند با وجود آن که خلاصهٔ حیات صرف توکردم ودر اظهار تو رنج بردم مباداکه رنج من موجب اهانت شود وسررشتهٔ امیدم بواسطهٔ جهل تو از دست رود پردهٔ عدم اکتساب تو چهرهٔ انتساب تو پوشد | 8 b | و هرکه بر جهل تو اطلاع یابد درعیب من کوشد

نومید بندهٔ که ز بهر بقای نام
عمری کشد مشقت وفرزند پرورد
فرزندرا اثر نکند حسن تربیت
نام پدر بباد دهد آب رو برد

[1] yz II: «تام» [2] yz I: «همه را» ise de yz II. ve III. ye göre düzelttik. [3] yz I. ve III: «او» yoksa da yz II. den aldık. [4] yz I: «خواند» ise de yz II. ve III. ye göre düzelttik. [5] yz II. ve IV: «آن» [6] yz IV. de bu kıt'a var. [7] yz II. ve III: «زاهد گفت».

گفت[1] ای زاهد این که میگوئی اثر جهالت در وجود ولد موجب[2] اهانت والد می شود کمال[3] خطاست و اندیشهٔ نا رواست بدانکه اقتضای حکمت بمساوات[4] بشر تجویز نداده و هر دوکس را رتبهٔ فرقی درمیان نهاده بد بودن فرزند منشأ نیکنامیٔ پدر است بدین سبب بی[5] هنریٔ من جهة نیکنامی تو کمال هنر است

فرزند عالمی اگر اعلم بود ازو
خواهند گفت علم پدر این قدر نبود
بعد از بلای غصّهٔ[6] تعلیم بر پدر
غیر از ثبوت جهل ز علم پسر[7] چه سود[8]

گفت[9] ای رند اگر در تحصیل علم[10] قصور ادراك ترا مانع است در تقلید طاعت چه واقع است چرانی رو من که مرتاض ریاضتخانهٔ عبادتم نمیشوی و در طریق اقتدای من که سالك شاهراه ریاضتم نمی روی که اگر سستی ادراك علم ابواب سعادت صوری[11]

---

[1] yz II ve III: « رند گفت »   [2] yz III : « واجب » (؟)
[3] yz II : « کمان »   [4] yz I : « بمبادات » ise de düzelttik.   [5] yz III : « پی » (؟)   [6] yz II. ve III : « غصه و » (؟)   [7] yz I. ve III : « پدر » idi ; düzelttik.   [8] yz II : « ز علم پسر چه بود » (؟) ; B I. yz III : « غیر از ثبوت جهل ز علم پدر نبود »   [9] yz II. ve III : « زاهد گفت »
[10] yz II : « علوم »   [11] yz I. ve III : « صوری » yoktu; yz II. den alıp ekledik.

بروی [1] تو ببندد [2] حسن عمل برتو نقصان تمام بپسندد [3] اگر [4] خودرا بمحقّقان نرسانی باری بقوت عنایت باری [5] از سلسلهٔ مقلّدان نمانی

ای که درین دایرهٔ مختصر
بی طلب علمی وکسب هنر [6]

چون بسهولت گذرانی معاش
شکرکن وکم زخروسی مباش

[9 a] بین بچه صورت شده ساعت‌شناس
عارف ساعت شده بهر سپاس

دانه وآبش که خدا میدهد
رو بفلك سر بزمین می نهد

گفت [7] ای زاهد مرا از اقتدای تو عاری [8] نیست وبهتر از طریقهٔ تقلید تو کاری‌نیست [9] امّا درخانهٔ تو متاعی جز اسباب ریاضت [10]

---

1 yz II: «بر روی» 2 yz II. ve III: «بندد» 3 yz II: «نقصان نه بنددد» (؟); yz III: «نپسندد» (؟) 4 yz II: «واگر» 5 yz II. ve III: «بقوت عنایت باری» yok. 6 B I: «میطلب علم وکسب هنر» (؟) yz III: «بی طلبی کسبی وعلم و هنر» (؟) 7 yz II: ve «رندگفت» 8 yz II: «عار» (seci' bakımından?) 9 yz II: «کاری نی» (seci' noktasından?) 10 yz II: «در خانهٔ تو جز متاع محنت واسباب ریاضت»

نیست و مرا بکشیدن ریاضت مطلق استطاعت نیست [1] وعالم [2] پر از متاع خوش حالیست وخانهٔ تو از ان متاع خالیست [3]

عالم ز متاع خوشدلی معمور است
وز شمع سرورو [4] عافیت پرنورست

غمخانهٔ تو چنین که من بینم
صد فرسنگی زملك عالم دورست

وبدانکه اکراه ریاضت در طبیعت انسان عجب نیست بتخصیص که [4] در طبیعت طفل که متحمّل تعب ومتکفل نصب نیست [5]

بالطبع [6] بشرمایل لهوست وطرب
اکراه ریاضت زبشر [7] نیست عجب

از طفل خصوصا که ندارد مطلق
از نازکی طبع تحمّل به تعب

گفت [8] أی رند اسباب راحت دنیا دام راه است وطریقهٔ اهل [9] دانش ازو اکراه عارف آن به‌که دامن همّت أز اهل [10] دنیا بچیند

---

1 yz II : « نی » (seci' bakımından ?) 2 yz II : « و » yok. 3 yz II. ve III : « خالی » 4 yz II : « و » yok. 5 yz II. ve III : « که » yok. 6 yz II : « متحمل تعب نی » ; yz II. ve III : « و متکفل نصب » yoktur. 7 yz II : « تا طبع » 8 yz II. ve III : « از بشر » 9 yz II. ve III : « زاهد کفت » 10 yz II : « اهل » yok. yz II. ve III : « طلب » .

واز وادی تردّد بکوشهٔ نشیند چراکه ایزد فرح وغم را با اهل دنیا عرض نموده وچنان مقرّر فرموده که همه را از هر دو بهره رساند وهیچکس از مشاهدهٔ هر دو عاری نماند هرکه بهر چه در دنیا [1] دل نهد ۱۹۱۱ در آخرت باو [2] ندهد پس عاقل باید که در دنیا غم گزیند تا در آخرت غم نبیند ودر دنیا فرح را بگذارد تا در آخرت بدست آرد

دینی وآخرت نقیض همند
هرچه اینجا بود درآنجانیست

هست د آخرت براحت دل
هرکه را راحتی بدنیا نیست [3]

گفت [4] ای زاهد حاشا که حکمت باری بایجاد غیر مستحسن تجویز داده باشد ودر طریق غریبان راه وجود دامی نهاده البته هرچه آفریده است خوب است وهر قاعده که نهاده بهترین اسلوب [5] امّا کنندهٔ هر نیك وبد اختلاف طبایع است واقتضای طبیعت پردهٔ حسن صنایع

هر چه از کتم عدم سوی وجود آمده است
مظهر قدرت یزدان اثر صنع خداست
هرکه گوید که نه نیگست بنای عالم
گفته باشد به ازین باید واین محض خطاست

---

1 yz II : « دنیاست » (؟) 2 yz II : « به ازو » 3 yz IV : bu kıt'a var. 4 yz II. ve III : « رند گفت » 5 yz II : « اسلوبست ».

گفت [1] ای رند اگر بنای امور عالم [2] بد نبودی در نظر سالکان راه حق [3] مکروه [4] ننمودی مشاهدهٔ مکاره [5] عالم کار بیداران است تو هنوز درخوابی واطلاع برمعایب دنیا شیوهٔ پیران است تو هنوز در غرور [6] شبابی باش تا آفتاب حوادث برتو بتابد تا نفس تو وقوف از بد و نیك عالم بیابد

اهل حقند بستهٔ دام بلا و غم
عالم قرارگاه بلا منزل غم است
بیداد و بیوفائی این عالم [7] خراب
محتاج شرح نیست چو [8] مشهورعالم است

گفت [9] أی زاهد اهل حق که دنیارا [10 a] بد گفته اند اشارت برخوبیٔ اوست و مذموم که شمرده اند کنایت از محبوبیٔ اوست یعنی هرکه لذّت آن دریافت روی ازطریق طاعت برتافت از شغل آن بجای دگر رسیدن نتوانست [10] وغایت وجود غیر ازان ندانست کاملان نه از بدیست که محبت از دنیا بریده اند واستیلای [11] عقل برنفس نموده اند

---

1 yz II. ve III: « زاهد گفت » 2 yz II : « بنای امور عالم اکر » 3 yz I : « راه » yoktu; yz II ve B I. ye göre ekledik. 4 yz III : « کراه » 5 yz II : « مشاهده بکار » (?) ; yz I. ve III : « مکارهٔ » idi ; düzelttik. B I. de « مکاره » olarak geçmektedir. 6 yz I : « غرور » yoktu; yz II., III. ve B I'e göre ekledik. 7 yz II : (?) « بیداد و بیوفایی ازین عالم » (?) ; B I : « بیداد این ز جور و جفا عالم » 8 yz II: «چه» 9 yz II. ve III: « رندگفت » 10 yz II : « نتوانست رسید » (seci' noktasından ?) 11 yz I : « و » yoktu ; yz II. ye göre ekledik.

بدانکه دنیا مظهر آثار صانع کامل است رهنمای عارف وسدّ راه جاهل است خوشا کسی که یابد دل بر وننهد ومشکل بدست آرد وآسان از دست دهد

دنیا بدست لیك برآنکس که متّصل
دل برثبات هستیٔ اسباب دهر بست
اورا خوش است هستیٔ دنیا که باشدش
گر هست همچونیست واگر[1] نیست همچو هست

گفت [2] ای رند حصول اسباب دنیا را [3] جمعیّت مدان که اصل تفرقه است وجمعیت اسباب را راحت مخوان که عین دغدغه است هرکه اتمام مهام خودرا در دنیا منشأ فراغت داند [4] دایم در مشقّت بماند [5] چراکه اسباب تنعم بسیارست واتمام آن دشوار خوشا کسی که جمعیت در جمعیت نجوید ودر تمنّای محال سخن پریشان نگوید

میکنند اسباب دنیا را طلب ارباب حرص
بر امید آنکه جمعیت مقام راحتست
زین نزاکت نیستند آگه که ایشانرا مدام
آرزوی راحت غایب حضور زحمتست

گفت [5] أی زاهد هرکه بدست یاریٔ ادراك بلند و بمعونت مشرب عارف [10 b] پسند محبّت دنیا را عین راحت داند محال است که دنیارا محلّ محنت خواند

---

[1] yz III : « وکر » [2] yz II : « زاهد کفت » [3] yz I : « را » yoktu ; yz II. ve III. ye göre ekledik. [4] yz II. ve III : « میماند » [5] yz II. ve III : « رند کفت » .

جاهلانرا محنت از فقرست وراحت از غنا
گاه راحت زین سبب دارند و گه[1] محنت مدام
دردمندانی که راحت فقر را دانسته اند
راحت محض اند محنت را نمیدانند نام [2]

گفت [3] أی رند چون علوّ مرتبهٔ فقر میدانی چرا توسن همت از تنکنای قید نمی جهانی اگر اهل غفلت [4] اکراه از فقرکنند معذوراست اما از توکه لذّت فقر دانستهٔ دور است بران باشی که بتأدیب وتعذیب نفس کوشی نه از جام تنعّم بادهٔ غفلت نوشی

روزی که ز نیست هست کردست معبود
از تو غرضش ریاضت وطاعت [5] بود
حالا تو تمنّای فراغت داری
حاشا که روی خلاف راهی که نمود

گفت [6] ای زاهد خدا مدبّر کامل است وحکیم [7] عادل هر عملی را [8] محلّی تعیین نموده و هر محلّی را عملی مقرّر فرموده جوانان را مباشرت اطوار پیران خلاف قانون است وپیرانرا ارتکاب خصلت جوانان مطعون ریاضت بر بالغان طبیعت [9] فرموده اند وابواب مشقّت عبادت بروی [10] ایشان کشوده اند نه برما که سبزهای نوخیز بوستان صورتیم

---

1 yz II. ve IV : «دارند،که» 2 yz IV. de bu kıt'a var. 3 yz II. ve III : «زاهد کفت» 4 yz III : «غفلتست» (؟) 5 yz I : «ریاضت طاعت» idi; düzelttik. 6 yz II: «رند کفت» 7 yz II : «حاکم» 8 yz I. ve III : «علمی را» idi; yz II. ye göre düzelttik. B I. de de öyledir. 9 yz II : «ریاضت بالغان طبیعت را» 10 yz II : «بر روی».

و هنوز سرگشتگان بادیهٔ حیرتیم [1] مخالف حکم خدا سخن مکوی وطریقهٔ [2] ریاضت از من مجوی

حالا که کمال ظاهری در من نیست
ازمن ره ورسم زهد مستحسن نیست
ازعقل تو بی که لاف داری نه(11a)که من
بر تست کشیدن ستم و بر من نیست

گفت [3] ای رند چون ز هر مشقّت عاقبت چشیدنیست و بار [4] ریاضت آخرالامر کشیدنی آن به که امروز موافقت غم گزینی وفرح را که [5] بقائی ندارد نه بینی [6] وچنان بمحنت عالم عادت کنی که اگر ناگاه راحتی نیز رسد نفرت کنی

آنچنان کن به ستم خاطر خود را معتاد
که کس از [7] لطف نماید بتو گوئی ستم است
هرکه را نیست فرح از غم و راحت از رنج
راحتش موجب رنج و فرحش اصل غم است [8]

گفت [9] ای زاهد هر که لذّت دنیا [10] نبیند سهل است دامن از ان چیند چه کار است [11] حرمان ضروری را همّت نام نهادن و از

---

1 yz I. ve III: «حیرت» idi ; yz II. ye göre düzelttik. 2 yz II: «طریق» 3 yz II. ve III : «زاهد گفت» 4 yz III : «با» 5 yz I: «که» yoktu ; yz II. ve III : e bakarak ve mânâyı gözeterek biz ilâve ettik. 6 yz III : «نه» yok. 7 yz II : «از» (؟) 8 yz IV : bu kıt'a var. 9 yz II. ve III: «رند گفت» 10 yz II: «دنیارا» 11 yz II: «... سهل است که دامن از وچیند چه سهل کاریست»

نیافتن غنا دل بفقر دادن هنر بدست آوردن دنیا وترك دادن‌است نه از کاهلی در طلب آن نیفتادن چنانکه یکی از عارفان گفته است [1]

هرکه را دشوار شد آوردن دنیا بدست
مینهد ناچار در راه فنا و فقر رُو
وصف او چون میشود تحریر در دیوان حکم
ترك دنیا کرده او یا کرده دنیا ترك او

گفت [2] ای رند چون هر دو خلق خدائیم [3] و باتّفاق بدام محنت وجود مبتلائیم [4] عجب که مرا زحمت باید کشید و همیشه ترا طریقهٔ لهو باید گزید

درغربت اگر شوند همخانه دوکس
باید که کنند یاریٔ هم بهوس
ظلم است کزان یکی نشیند فارغ
اندیشه بعهدهٔ یکی باشد[5] وبس[6]

گفت [7] ای زاهد مرا اعتراف جهل از بلا مسلّم ساخته‌است وترا [11 b] لاف عقل بورطهٔ بلا انداخته و مرا عدم اعتبار دنیا از اندیشه [8] امان داده است وترا خلاف این معنی داغ تردّد بر دل نهاده

1 yz II. ve III: « چنانکه . . . گفته است » yoktur. 2 yz II. ve III : « زاهد گفت » 3 yz III : « خدایم » 4 yz III: « مبتلایم » 5 yz II: « ماند » 6 yz II: « پس » (?) 7 yz II. ve III : « رندگفت » 8 yz II: « از بلا . . . از اندیشه . . . » yoktur.

تا طفل نکرده اعتباری بوجود
پیوسته براحت وفرح خواهد بود
هرگاه که دم ز عقل زد درعالم
یك لحظه ز اندیشه نخواهد آسود

*

سودای غم جهان بلاییست عظیم
اندیشهٔ آخرت عذابیست أليم
این هر دو نتیجهٔ غرور خرد ست
دیوانه وطفل را ازان هر دو چه بیم[1]

گفت [2] ای رند گرفتم که مرا بواسطهٔ قید عقل در عذاب باید بود وترا بوسیلهٔ جهل لهو ولعب[3] باید نمود این که اسباب ملاهی ترا من [4] بهم رسانم از کجاست و ثبوت لزوم ما یحتاج تو برمن چراست

ای پسر مصرف هستیٔ تو شد عمر عزیز
نیمهٔ نیز پی تربیتت گشـــت تلف
شد وجودم همه صرف تو چه سود ازتومرا
چه دهد دُرْ عوض تربیت آیا بصدف

1 **Bu rubâî yz II. de yoktur; yz IV. de vardır.** 2 **yz II. ve III:** « زاهد گفت » 3 **yz I :** « تعب » **ise de düzelttik.** 4 **yz II :** « من » **yoktur.**

گفت [1] ای زاهد ظلم صریح بمن کرده‌ٔ لطف می پنداری و اهانت قبیح بمن رسانده‌ٔ [2] در عوض چشم مرحمت داری دنیا مقام بلاست و مطرح [3] مصیبت و عناست [4] بواسطهٔ تو درین دام گرفتارم عجب نیست اگر مکافات آن بجا آرم

گفت از روی عنایت پسری را پدری
که منم [5] واسطهٔ هستیت از ملك عدم
پسرش گفت که جز محنت و غم نیست جهان
فخرکم کن که شدی [6] واسطهٔ محنت و غم

بدانکه پدر راهبر [12 a] پسرست بمحنت خانهٔ دنیا و پسر سدّ راه پدرست از ترددگاه [7] عقبا

ای پدر کردی تو در عالم اسیر غم مرا
من ترا مانع شدم از طاعت پروردکار
دهر چون دار مکافاتست راضی شو برنج
نیك خواهی نیك کن بدکردهٔ بد چشم دار [8]

گفت [9] ای رند از مضمون گفتار تو این [10] معلوم شد و ازبنای اطوار تو این مفهوم که آرزوی جمعیت داری بی جفای طلب ... آرزو

[1] yz II ve III: «رند گفت» [2] yz II : «رسانیدهٔ» [3] yz III : «مطمح» [4] yz II : «عنا» [5] yz I. ve III : «کنم» ise de vezin ve ma'nâ cihetinden düzeltilmiştir. [6] yz I : «شدم» idi ; düzelttik. [7] yz I : «از ترددکار (؟)» idi; düzelttik. [8] yz II : kıt'anın ikinci beyti, B I. de ise «بدانکه ...» den buraya kadar olan kısım yoktur. [9] yz II. ve III : «زاهد گفت» [10] yz I. «این» yoktu; ma'nâ îcâbı olarak yz II. ve III. ye göre biz ekledik.

بر مثابهٔ عنقاست وتمنّای سرور بخاطر عاطر [1] می‌آری بی‌حصول تعب [2] واین تمنّا بمنزلهٔ کیمیاست [3]

کارگاهیست [4] عالم صورت هست هرکس‌که هست درکاری
توکه‌کاری نداری ای کاهل روکه البتّه دزد بازاری

گفت [5] ای زاهد معیشت بی‌تدبیر نه مخصوص من غافل است فیض این راحت بر جمیع بهایم شامل است همه جانوران [6] روزی میخورند واز تدارك وتدبیرخود منّت نمی‌برند انسان‌که در تدبیر معاش حیران‌است [7] البته‌کم از حیوان‌است واگر گوئی‌که بیکاران‌را بکوی معیشت گذاری نیست توکّل‌کن‌که توکّل بدکاری نیست

آنها‌که مینهند بتدبیر کار رزق
بیهوده نکته‌ایست‌که تقریر میکنند
آیا بکوه ودشت وحوش وطیورشب
بهر معاش روز چه تدبیر میکنند

گفت [8] ای رند اگرچه بقای تو شمع روانم می‌افروزد اما آتش

---

1 yz III: « عاطر » yok. 2 yz II: « وتعب » (؟) 3 yz II: Cümle «این معلوم شدکه آرزوی جمعیت داری بجفای طلب این آرزو بمثابهٔ عنقاست واز بنای اطوار تو این مفهوم گشت که تمنای سرور بخاطر می‌آری بحصول تعب واین تمنا بمنزلهٔ کیمیاست .» **sûretindedir ki yanlış değildir.** 4 yz II: «کارکاهست» 5 yz II. ve III: « رند گفت » 6 yz II: « جانوران‌که » (؟) 7 yz II: «کامل‌است» (؟ کاهل) 8 yz II. ve III: « زاهد گفت » .

[12b] تکفّل تو رشتهٔ جانم میسوزد چرا که استعداد آن داری که پند پذیری و استیلای آنکه سر رشته مقصدگیری نه تحمل آن داری که چون من [1] بار ریاضت کشی و نه تحمّل [2] آنکه چون دیگران مزهٔ تنعّم چشی

برفاقه اگر دهی رضا ثابت نیست
ور میل تنعّم کنی اسبابت نیست
گر زاهد صومعه‌شوی فقرت نه [3]
ور رند خرابات می نابت نیست

گفت [4] ای زاهد مبالغه از حدّ گذراندی و مناقشه بافراط رساندی تا چند من از تو اسباب راحت جویم تو راه محنت نمایی ومن سخنی از عشرت گویم تو ابواب مشقت کشایی طریقهٔ بهانهٔ بگذار و اسباب تنعّم پیش آر که فرصت غنیمت است وتأخیر موجب آفت

دریاب که عمر نازنین میگذرد
بنگرکه چه سان زاروحزین میگذرد
عیش و طربی ندیده ام درهمه عمر
صد حیف زعمری که چنین میگذرد

---

[1] yz I : « من » yoktu; yz II. ve III. ye göre ekledik. [2] yz III : « تحمل » [3] yz II : « نی » [4] yz II. ve III : « رند گفت » .

گفت[1] ای رند بنوعی که خود دیدهٔ وآنچنان که بارها از من شنیدهٔ در خانهٔ من جز متاع ریاضت نیست و ترا بدان رغبت نه[2] بعد ازین مطلوبی که داری از ممرّ دیگر جوی و ما فی الضمیر خود را بکسی دگر[3] گوی

هستی ز متاع خانهٔ من آگه
گر هست ترا میل بلا بسم الله
ور طالب راحتی در[4] دیگر زن
در راحت ودر بلا نمودم بتو ره

گفت[5] ای زاهد حالا تا نوبت مشقت من رسیدن و من مشقّت معاش [13 a] کشیدن روزی من[6] که برتو نوشته اند برسان و رزق من که در ذمّت اهتمام تست مقرّردان چندان که تدارك ضروریّات من برتو ضرورست از من اندیشهٔ معاش دورست

هرکه اجرت دهد بمزدوری
کز[7] برایش بسعی کارکند

1 yz II. ve III: « زاهد گفت » 2 yz II. ve III : « نی » 3 yz II : « دیگر » 4 yz II : « دری » 5 yz II. ve III : « رند گفت » 6 yz II : « من » yok. 7 yz II : « که » ; yz III : « کر » ; B I. « کو » .

بی وقوف است اگر رروی غلط
شیوهٔ ابلهان شعار کند
بپسندد فراغت مزدور
خدمت خود خود اختیار کند

گفت [1] ای رند کدام اجرت بمن دادهٔ که ربقهٔ تکفّل خود برقبهٔ [2] تردّد من نهادهٔ بر حسب این معنی [3]

زانروزکه هستیٔ [4] تو بنهاد قدم
در دایرهٔ وجود از کتم عدم
تو دیدهٔ از من همه احسان وکرم
من از تو ندیده‌ام بجز جور وستم

گفت [5] ای زاهد بارها بطریق نصیحت گفتی وگوهر موعظه بدین عنوان سفتی که دنیا بهر فرحی هزار غم میدهد ودر برابر هر شهدی هزار زهر [6] مینهد بدانکه لذّت مباشرت تزویج شهدیست متضمّن زهر مشقّت فرزندان وثروت اختلاط نو عروس فرحیست

---

1 yz II. ve III : « زاهد کفت » 2 yz II : « بر رقبهٔ »
3 yz II. ve III : « بر حسب این معنی » yok. 5 yz III : « هستی » (؟) 6 yz II. ve III: « رند کفت » 7 yz II : « سمّ » .

مستلزم اندیشهٔ خانمان [1]

ای که دل در [2] عقد وتزویج وتأهّل میدهی
احتیاطی کن که پا در دام محنت می نهی

چون آن شهد [3] چشیده را [4] ازین زهر چاره نیست وآن فرح دیده را [5] ازین غم کناره نیست [6] اگر در تزویج مادرم اجرت تکفّل من ملاحظه ننمودهٔ دوربین نبودهٔ واگر بآن [7] [13 b] ملاحظه اقرار داری [8] مروّت نیست که بهانه آری [9]

مردی که بهم خوابی زن خرسندست
آزاد مگو که تا أبد دربندست
امّا نه زن است بند او در معنی
تا هست غم رعایت فرزندست [10]

گفت [11] ای رند حاشا که فیض نکاح را که [12] موجب نظام

---

[1] yz II : « خان و مان » [2] yz I : « در » yoktu; vezin ve mâ'nâ bakımından ekledik ; zâten yz II. de böyledir. yz III: « ر »
[3] yz I : « زهر » ise de mâ'nâ yönünden yz II. ye uyarak değiştirdik.
[4], [5] yz I: « را » yoksa da mâ'nâ noktasından yz II. ye uyarak ekledik. yz III : « چشیدهٔ » ، « دیدهٔ » [6] yz II : « نی » [7] yz I. « واگرچه آن » idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. [8] yz II : « دادی » (seci' noktasından?) [9] yz III: « می آری » [10] Buradan aşağıda göstereceğimiz yere kadar B I. de yoktur. [11] yz II. ve III : « زاهد گفت » [12] yz III : « که » yok. (؟) .

عالم است منتج مصیبت خوانی و شرف تزویج را که مادّهٔ تناسل بنی آدمست مولد محنت دانی بدانکه مواصلت دختران خوب صورت بعنوان حلّیت [1] وَمقاربت دوشیزگان پاك سیرت بقانون شریعت متضمّن حصول سعادت دو جهانست ومنشأ راحت دل و جان هم بقای نسل از ایشان حاصل است وهم مراقبت ایشان سبب حفظ منزل هم [2] حافظ نفس اند از فجور وهم محرّك غیرتند بقضای امور

جُست [3] زن در جنبش عقل معاش استاد مرد
هر کرا زن نیست درکار زمانه کاهل است
از فراغت میشود در مرد نقصان هنر
هرکه زن دارد بهر صنعت که گوئی کامل است

گفت [4] ای زاهد در محبت زنان خیال غلط کردهٔ و در رغبت نکاح اندیشهٔ خطا بخیال آوردهٔ بدانکه مقاربت زنان دردیست بی دوا واظهار آن بطبیبان ترك حیا اگر خواب اند محافظت ایشان بلاییست [5] عظیم واگر زشتند مصاحبت ایشان عذابیست الیم دوام ایشان

---

1 yz III : « حلت » (؟) 2 yz II : « وهم » 3 yz I. ve III : « چیست » ; yz II : « جست » idi; düzelttik. 4 yz II. ve III: « رند گفت » 5 yz II : « بلائیست » .

خلل سلامت است [1] و طلاق ایشان سبب ملامت است مرد زن دوست سفیه [2] دشمن ابله پرورست چراکه زن همیشه منتظر بقای خود و مرك شوهرست

زن اگر درخانهٔ خواهد دوام مرخود
در دعای خویشتن نفرین شوهر کرده است
گر بمرك زن شود شوهر مکدّر گو بمیر
زانکه اورا مردن دشمن مکدّر کرده است[3]

گفت [4] ای رند هر فرزندی راکه پدر میرد از بی پدری نخواهد مرد وهر طفلی راکه مادر نماند جان نخواهد سپرد انکارکه من نیز مردم وترا بدست جفای حوادث سپردم رحم برعجز من نمای واز عهدهٔ تکفّل خود برای

آنکه بر مهر [5] پدر روزی فرزند نهاد
بررخ طفل زپستان در روزی بکشاد
طفل اگر از پدر و مادر خود دور فتد
میتواند سببی جز پدر و مادر داد

گفت[6] ای زاهد در طلب احسان تونسبت بخود نه غرض مشقّت تست [7]

---

[1] yz II : « است » yok. [2] yz II: « سفید » (؟) [3] Yukarıda işaret edilen yerden buraya kadar olan kısım B I. de yoktur. [4] yz II. ve III : « زاهد گفت » [5] yz I. « بهر » idi: yz II. ve III : B I. ye göre düzelttik. [6] yz II: « رند گفت » [7] yz II : « مشقت است » (؟).

بلکه مدّعا [1] رفعت منزلت تست چراکه داعیهٔ تو رضای خدا وترك لذّت دنیاست واین هر دو پدررا در رعایت پسر پیداست چون تو حصول این دولت‌را شرف روزگار خود نمیدانی ودواعی داعی‌را [2] محض کدورت میخوانی واجب‌شد غبار کدورت از صحیفهٔ صفای تو فروشویم وازتو مباعدت جویم که هم تو ازکربت [3] خلاص یابی وهم من از منّت

گر یاریٔ [4] تو موجب آزار شود
یاری ز تو آزرده وافگار شود
یاری‌کن وترك‌یاریٔ [5] اوکن زود
مگذار ز یاریٔ تو بیزار شود

[14 b] گفت [6] ای رند مرا عجب واقعهٔ [7] دست داد وغریب ورطهٔ [8] پیش افتاد نه [9] از وفور تمنّای تو از عهدهٔ مراعات تو [10] توانم برآیم ونه بواسطهٔ مودّت جبلّی میتوانم [11] ره غربت نمایم [12]

---

[1] yz III : « مدعای » (؟) [2] yz I : « داعی راکه » idi; yz II. ve III. ye göre metinden çıkardık. [3] yz I. ve III : « کثرت » idi ; düzelttik. [4] yz III : « یاری » [5] yz III : « یاری » [6] yz II. ve III : « زاهد گفت » [7] yz II : « واقعه » [8] yz II : « ورطه » [9] yz I : « به » ise de düzelttik. [10] yz II. ve III : « تو » yok. [11] yz III : « میتوانم‌که » [12] yz II : « پیمایم » (؟).

برتو در آرزوکشودن مشکل
نومید ره سفر نمودن مشکل
مشکلتر ازین ندیده کس واقعهٔ
بودن بتو مشکل و نبودن مشکل

گفت [1] ای زاهد در عزم این مفارقت وتوجّه این مسافرت دو فایده بخاطر می آرم و ملاحظهٔ دو نفع دارم اوّل آنکه چون تعلّق تو از من برخیزد [2] همگی اوقات صرف طاعت خواهی کرد واین ترا موجب قربتست دوم آنکه چون مرا تکیه برمودّت تو نماید وغربت ، زهر عقوبت چشاند ممکن است که توسن طبعم در تعلّم آداب رام گردد ودل کاهلم در اکتساب علوم طریق اتمام [3] گیرد واین مرا سرمایهٔ دولت است

تا نفس اسیر دام غربت نشود
آزردهٔ محنت ومشقّت نشود
چندان عجبی نیست اگر بهر معاش
جویندهٔ کسب [4] علم وصنعت نشود

---

[1] yz II. ve III: «رند گفت» . [2] yz II: «برخیز و» (؟)
[3] yz II: «اهتمام» (؟) [4] yz II: «کسب و ...» (؟) .

گفت [1] ای رند چون علم عزیمت برافراشتی وتوجّه سفر باخود مقرّر داشتی احتیاطی کن که بلیّات بسیار در غربت پیش می‌آید [2] وعقوبات بی شمار در وادی بیکسی روی مینماید هر قدم طرّاری دام حیله بصید ساده‌دلان نهاده است وهر طرف عیّاری [illegible] بساط تزویر [3] بفریب [4] بیخبران کشاده مبادا که بحیله [5] صید [6] سازند وبفریب [7] تو رخنه در نیکنامی من اندازند

در صورت اهل مکر ابلیس مدام
در هر سر راهست کشاده صد دام
هر کس که باحتیاط گامی نزند
البته بدام می فتد در هرگام

گفت [8] أی زاهد مرا [9] تدبیر سفر بیاموز وسلوك غربت یاد ده که از کدام گروه احتیاط باید نمود واز چه طایفه محترز باید بود واعلام [10] کن که اصناف مصیبت غربت چیست وصلاح مصاحبت وموافقت باکیست

1 yz II. ve III : « زاهد گفت » 2 yz II : « پیش می‌آید » yok. 3 yz II: « تزویری » 4 yz II : « بروی » 5 yz II : « بحیله » 6 yz II: « در دلم » 7 yz II : « بتقریب » 8 yz II. ve III : « رند گفت » 9 yz II : « مرا » yok. 10 yz II : « و » yok.

سفر ندیدهٔ کسی گر بجانب غربت
کند ز بهر تماشای هر دیار هوس
اگر رفیق شفیق نباشدش در راه
رفیق پند جهاندیدهای [1] دانا بس

گفت [2] ای رند بدان که [3] آدمی را در مدّت عمر چهار مخاطره پیش می آید و چهار حالت خطرناك روی مینماید : مرتبهٔ [4] طفولیت است بواسطهٔ سستی [5] ترکیب وعجز در طلب منفعت ودفع [6] آسیب تا زنان [7] ناقص عقل در تدبیر او باختلاف مصالح چه اندیشهای بد نمایند و مربّیان نا قبول در تربیت [8] او بافکار نا صایب ابواب کدام مضرّت کشایند

ای پیر مشو ز طفل نورس غافل
کان دلشده راست قصهٔ بس مشکل
ازدایه مگو که خوردن او شیرست
خون میخورد از دست زنان جاهل

زنان [9] صاحب حسن است [10] بواسطهٔ قصد [15 b] نظربازان زنا پیشه وحیلهٔ صاحب مذاقان خطا اندیشه تا بدروغهای راست مانند چه حیله ها بازند و او را برنك دوستی چگونه دشمن کام سازند

---

1 yz II : «رفیق او بجهان پندهای . . .» ; B I. «رفیق دیده جهان نقش پای . . .» (؟)
2 yz II. ve III : «زاهد گفت»
3 yz II : «بدان که» yok.
4 yz II : «اوّل : مرتبهٔ . . .» ; yz III : «اولاً مرتبهٔ»
5 yz III : «هستی» (؟)
6 yz I : «و» yoktu ; ekledik.
7 yz II : «زمان» (؟)
8 yz III : «ترتیب» (؟)
9 yz II. ve III : «دوم : زنان . . .»
10 yz I. ve III : «حسنیست» idi; düzelttik.

خطیست گرد رخ ماه منظران مستور
که باد چشم بد از روی خوب رویان دور

نوبت [1] غرور جوانیست بواسطهٔ [2] عشق صاحب حسنان دلربا و فریب عشوه نمایان بی پروا تا بجلوهٔ کدام سهی رفتار بیقرار گردد وبغمزهٔ کدام خونخوار گرفتار [3]

ای دل که ز عافیت جدا افتادی
در عشق بتان دلربا افتادی
از چشم نگاه دادمت [4] یا از زلف
با تو چکنم بصد بلا افتادی

عهد [5] پیریست بواسطهٔ ضعف قوا [6] وغلبهٔ اندیشهٔ دنیا تا از دست جهلان چه جفاها [7] کشد [8] واز جام حسرت چه زهرها چشد [9]

در جوانی جهل دارد نفس و [10] در پیری خرد
هست پیری موسم ضعف وجوانی وقت زور
ضعف چون دایم خرد را هست [11] وقوّت جهل را [12]
از جوانان گر رسد جوری به پیران نیست دور [13]

---

1 yz II. ve III: «سیوم : نوبت...» 2 yz II. ve III: «بواسطهٔ استیلای...» 3 yz II: «گرفتار شود» 4 yz I: «دادمت» idi; yz II., III. ve B I'e göre düzelttik. 5 yz II. ve III: «چهارم : عهد» 6 yz II: «قوی : قوا» 7 yz I: «جیفا» idi; yz III. ye göre «جفاها» yaptık. 8 yz II: «کشند» (؟) 9 yz II: «چشند» (؟) 10 yz II. ve III: «و» yok. 11 yz II: «و» yok. 12 B I: «ضعف چون دائم خوردازدست قوّت جورها» 13 yz II: «زور» (؟).

گفت [1] ای زاهد حکمت که [2] در چهار مخاطره بروی [3] انسان کشاده بدان که [4] در هر مخاطره نعمتی نهاده که مرهم جراحت تواند بود و تدارك محنت تواند نمود در عجز طفولیت فراغتیست از هر دو جهان و در فتنهٔ صاحب حسن [5] جذب قبولیست [6] از امثال واقران و در [7] غرور جوانی نشأهٔ عشقیست [8] راحت ||16a|| رسان ودر ضعف پیری احترامیست میانهٔ ابنای [9] زمان

ز ابتدا [10] تا انتها در چار فصل طبع ما
نعمتی داده بهر محنت مقابل کردگار
عجز را فیض فراغت حسن را جذب قبول
عشق را ذوق محبّت ضعف پیری را وقار

حالا بگوکه من از ان چهار مخاطره کدام دارم تا طریق ادراك آن نعمت فروز گذارم

غافل ز وجود خودم ای اهل نظر
مطلق ز وجود من مرا نیست خبر
بنمای مرا بمن [11] که در دهر کیم [12]
نسبت بوجود من چه خیراست [13] چه شرّ

---

[1] yz II. ve III: « رند گفت » [2] yz II: « بدان که حکمت » [3] yz II: « بر روی » [4] yz II: « کشاده و . . . » [5] yz II: « حسنی » [6] yz II: « قبولست » ; yz III : önce « قبولست » yazılmışken sonra « قلوبست », daha sonra « قبولیست » diye düzeltilmiş. [7] yz I. ve III : « و » yoktu ; ekledik. [8] yz II: « نشأ ایست » (؟) [9] yz II : « ابناء . . . » [10] yz III: « ز » yok. (؟) [11] yz II: « بمن مرا » [12] yz III: « کنم » (؟) [13] yz II. ve III: « چه خیراست و . . . ».

گفت [1] ای رند تو از مخاطرهٔ اوّل گذشتهٔ [2] بمرتبهٔ دوم رسیدهٔ [3] ورقم حسن صورت برصحیفهٔ عارض کشیدهٔ اگر سایه ترا بد نبال آید ازواحترازت باید واگر عکس تو درآینه بتو [4] نگاه کند باید که طبیعت تو ازو اکراه کند نه که انجمن آرای محافل کردی و بمجالست رندان مایل [5] حذرکن که سینهٔ دوستانت هدف طعنهٔ دشمنان نکردد وسلوك تو موجب تشنیع اخلاّ [6] واخوان نشود

گنجیست حسن وعفّت وعصمت حصار آن
غیرت ز بیم دزد نگهبان آن حصار
اهل ادب کسیست که دایم ز بیم دزد
بهر [7] حصار حفظ نگهبان کند شعار [8]

گفت [9] ای زاهد مشکل نکتهٔ گفتی ودشوار راهی [10] نمودی [11] موسم [12] صاحب حسنی افتتاح ابواب ذهن وذکاست وایّام خوب روئی مقدمهٔ [16 b] استحکام نفس وقوا [13] وقت آنست که هر صاحب کمال باو رغبت نماید واو هرچه ازیشان بیند برباید ظاهرست که خوش طبعان صاحب مذاقند وکاملان بنظارهٔ جمال [14] مشتاقند [15] اگر جوانان خوب

---

1 yz II. ve III : « زاهد کفت » 2 yz II. ve III: « کذشته » 3 yz I : « رسیده » idi; düzelttik. 4 yz II. ye III: « برتو » 5 yz II: « مایل شوی » 6 yz III : « احبا » 7 yz II : « دزد » (؟) 8 B I : « شمار » 9 yz II. ve III: « رند کفت » 10 yz II : « رای » 11 B. I: Bu kısım terceme edilmemiştir. 12 yz II: « موجب » (؟) 13 yz II : « قوی است = (قواست) » 14 yz I : « جمال او » ise de yz II., III. ve B I. ye göre « او » yu kaldırdık. 15 yz II : « مشتاق » .

صورت وخوبان پری طلعت در بدایت حال بواسطهٔ طعن جهال [1] بلکه از بیم وقوع زوال با خوش طبعان اختلاط نمایند وکاملان باو نظر تربیت نکشایند مقررست که بعد از طی بساط جمال وتغیّر [2] صورت حال نه آنهارا [3] استعداد کسب کمال خواهدماند و نه اینهارا [4] اندیشهٔ قیل وقال ازین واسطه چهرهٔ شاهد معرفت در پردهٔ تقلید مستور میماند وکسی بکسی [5] فایدهٔ علم و ادب نمیرساند

تا هست ترا قبول از فیض جمال
از اهل کمال کسب کن حسن خصال
از حسن تو هرچه کم شود روز بروز
تدبیر چنان کن که فزاید بکمال

گفت [6] ای رند بواسطهٔ این است که واصل مرتبهٔ عرفان یکی از هزاراست ومردم صاحب معرفت نادر روزگار اگر نه فاسقان گچ نظر این دام در راه محبوبان نهادندی و نه گچ نظران بیخبر [7] ابواب [8] این تهمت بر پاکبازان عشق کشادندی حقا که باختلاط عاشقان پاکباز ومرافقت عارفان صاحب نیاز پسران از پدران استغنا داشتندی وهمه را [9] از غایت مروّت پدر پنداشتندی

هجری که درمیانهٔ معشوق وعاشق است [17 a]
از شومی توهم افعال فاسق است

---

[1] yz I. ve B I : « جمال » ise de yz II. ye göre « جهال » olarak düzelttik; yz III : « طعنهٔ جمال » (؟) [2] yz II: « تغییر » [3] yzII: « اینهارا »
[4] yz II: « انهارا » [5] yz II : « وکسی را بکسب » (؟) ; yz III: « وکسی بکسب »
[6] yz II. ve III : « زاهدکفت » [7] yz II: « بیخبران » (؟) ; yz III: « بی‌خبر » (؟)
[8] yz II: « ابواب » yok. [9] yz II: « و » yok.

ور نه ز عشق حسن ندارد جدائی
هجران میانهٔ دو موافق چه[1] لایق است

گفت[2] ای زاهد بدانکه[3] حسن پاك است واز تعرّض نا پاکان
بی باك صاحب حسن آینهٔ[4] داردکه در نظر همی آرد[5] هم صادق را
در واثر پیداست وهم کاذب را درویشان هویدا هرکه از عهدهٔ حفظ
حسن نیاید شرطست که حسن درو نپاید[6] حسن پاك عشق پاك را قابل است
و هر جنس بهم جنس خود مایل

گر پاکی ای حریف ترا نیست هیچ باك[7]
از اختلاط مردم نا پاك بد گهر
نا پاك هم حریف شناس است[8] لاجرم
چون پاك داندت بتو کی میکند نظر

گفت[9] ای رند چون قوّت ادراك تو فرقی میان پاك وناپاك مینهد
وحسن وقوف تو تمیز[10] نیك وبد میدهد حراست[11] ترا بعهدهٔ فراست
تو نهادم وترا اجازت مسافرت دادم

---

[1] B I : « نه » [2] yz II. ve III : « رند گفت » [3] yz II : « بدانکه » yok. [4] yz III : « آینه » [5] yz I. ve III : « همه میدارد » ise de ma'nâ ve seci' noktasıdan yz II. ye göre düzelttik. [6] yz II : « نیاید » (؟) [7] yz II: « پاك » (؟) [8] yz II : « شناسیست » [9] yz II. ve III : « زاهد گفت » [10] yz II. ve III : « تمیز » [11] yz I : « چراست » ise de yanlış olduğundan yz II. ve III. ye göre düzeltilmiştir.

هرکس [1] که ز نیك و بد خبردارشود
در حسن وقوف واقف کار شود
اورا چه غمست گر بغربت اورا
نه یار شود کسی نه غمخوار شود

گفت [2] ای زاهد هر چندکه تاب تردّد نداری وطاقت حرکت نمی‌آری چون من هنوز بآثار صنایع نظر نکرده‌ام و طریق تماشای عالم نسپرده چند قدمی [3] درسیر شهر مرافقت من‌نمای وچندگامی درتماشای دهر همراه من آی تا بهر چه نظراندازم کیفیت آن از تو [17 b] معلوم سازم

خوش‌وقت کسی که‌چون کندعزم‌سفر
هم صحبت عارفی بود شام و سحر
تا هرچه ز آثار صنایع بیند
پرسد ز حقیقتش بتفصیل خبر

چون زاهد [4] از رند آن شفاعت شنید [5] چند قدمی مرافقت او مصلحت دید هردو قدم از حجره برون نهادند و بکوی وکوچه فتادند رندرا هر چه مشکل مینمود از زاهد متفحّص آن بود [6] ناگاه بعمارتی رسیدند عالی مجمع اکابر راعالی [7] بنایی بلندتر از رتبهٔ پادشاهان

---

[1] B I: « آنکس » [2] yz II. ve III: « رند گفت » [3] yz II: « قدم » [4] yz I: « چون زاهد » kelimeleri yoksa da yz II. ye bakarak ve ma'nâyı hesaba katarak ekledik; yz III: «چون» yok. [5] yz II: « شنید » yok. (?) [6] yz II: « می بود » [7] yz III: « اهالی » (؟).

ورواق پاکیزه تراز جریدهٔ بی گناهان منزلی همچو محبوبی آراسته وغلغلهٔ از نظر بازان او برخاسته قدّ منار بعشوهٔ بی شمار مؤذن را بفریاد آورده وچشم رواق قرار [1] از عابدان خوش مذاق برده وابروی [2] محراب امام را نگران ساخته وگیسوی منبر سلسلهٔ قید بپای خطیب انداخته

گفت [3] ای زاهد این چه مقام است واین مقام شریف را چه نام [4]
گفت [5] ای رند این خانهٔ خداست ومعبد صوفیان با صفا [6]
ابلیس را درین خانه گذر نیست وساکنان این خانه را از وخطر نیست [7]

مسجد [8] حصار امن وامان است خلق را
از فتنهٔ شرارت ابلیس [9] صبح وشام [10]
آسوده دل کسیست زابلیس و شرّ او
کاوراست درحصار چنین روز وشب مقام

گفت [11] ای زاهد چون این خانهٔ خداست سرمنزل صدق وصفاست این مقام پدریست [12] از پسر خبر ندارد ومنزل پسری که پروای پدر ندارد [18 a] تراکه هنوز هواخواه منی توطّن این خانه دشوارست ومراکه هنوز بستهٔ توأم

---

1 yz II : « قرار » yok. (؟) 2 yz II. ve III: « و » yok.
3 yz II. ve III : « رند کفت » 4 yz II : « نامست » 5 yz II. ve III : « زاهد کفت » 6 yz II : « با صفاست » 7 yz II : « نی » 8 yz III: « مجدّ » (؟) 9 B I : « از فتنه وعوائق » 10 yz II: « وصبح شام » (؟)
11 yz II. ve III: « رند کفت » 12 yz II. ve III : « پدریست که »

اقامت این منزل دور از کار تا صاحب خانه را کسی بواجبی نداند درخانهٔ او دخول کی تواند

این خانه مقام وحدت صدق[1] وصفاست
بیرون زعلایق حرم قرب خداست
مارا سر اندیشهٔ دنیاست هنوز
اندیشهٔ این خانه کجا درخور ماست [2]

گفت [3] ای رند قبل از مجالست ارباب افساد ومخالطت اصحاب الحاد [4] درین خانه درآی [5] وبهم صحبتیٔ این طایفه رغبت نمای [6] شاید که پرتو انوار هدایت این طایفه ترا از ظلمت جهالت برهاند وارشاد تقلید این گروه ترا بمنزل مقصود رساند

بزمی که درو فیض الهی ساقیست
پیوسته سرود ذکر و می [7] مشتاقیست
گر دست دهد درآی وجامی [8] درکش
کز جام چنین نشاهٔ هستی [9] باقیست [10]

گفت [11] ای زاهد این مقام کاملانست نه دبستان کمال [12] واین [13] منزل واصلان است نه گذرگه کوی وصال اگر ساکنان اینجا وارستگانند

---

[1] yz IV : « وصدق » [2] yz IV: bu rubâî var. [3] yz II. ve III: « زاهد گفت » [4] yz I : « ومخالطت اصحاب الحاد » yoktu; seci' gereğince yz II. ve III. den alıp ekledik ; B I: « اصحاب فسق وعناد » [5] yz II: « درآی » [6] yz II : « نمای » [7] yz III : « و » yok; yz IV: « ومی » yok. (؟) [8] yz IV : « جام » (؟) [9] yz II: « هستی » [10] yz IV: bu rubâî var. [11] yz II. ve III: « رند گفت » [12] yz II : « کسب وکمال » (؟) [13] yz II: « این » yok.

عیب باشدکه غبار کدورت من بر صفحهٔ صفای ایشان نشیند واگر دل بستگانند [1] حیف باشدکه نفس بیگناه من بمجالست ایشان عصیان گزیند

گر اهل فضل وکمالندن اهل این مجلس　　چرا رویم و[2] باین جهل[3] شرمسارشویم
وگرمزوّر[4] چندندخودپسندوشریر　　چرا رویم و[5] باینها شریك کارشویم

حالا صلاح من چناناست و مصلحت دران که آلایش خودرا از درخانهٔ خدا ببرم وطریق تمنّای[6] منزلی‌که مناسب من باشد سپرم

در مسجد اهل صومعه دارند[7] انجمن
ازکثرتی‌که هست نماندست جای من

چون رند بدخول رضانداد زاهد [8] برفاقت او قدم پیشتر نهاد تماشا کنان بهر جا میگذشتند [9] وحرف زنان در هروادی می گشتند ناگاه بر [10] بنائی رسیدند سر بفلك کشیده و زمزمه از آنجا بمعبد ملك رسیده ریاضی از روضهٔ رضوان رنك برده ومحفلی از انجمن غلمان پیام آورده غلغل خروش مستان دماغ فراغت پسندرا چون ساغر بگردش انداخته ونعرهٔ نوشانوش می پرستان عقل عاقله جوی‌را [11] از خواب غفلت بیدار ساخته ساقی می لعل نموده‌که بجوهر عقل میفروشم ومطرب پرده برداشته‌که بعیب [12] ریا می‌پوشم القصّه مجمعی از دنیا گذشته واز آخرت بی‌نیاز گذشته

---

1 yz II: «عیب باشدکه . . . دل بستگانند» yok. 2 yz II: «و» yok. 3 B I: «چرا رویم باین جهل و...» 4 yz III: «مذور» (؟) 5 yz II: «و» yok. 6 yz II: «تمنای من» 7 yz II: «صومعه و زهد» (؟) 8 yz I. ve B I: «زاهد» yok; yz II. ve III. ye göre ekledik. 9 yz II: «گذشتند» 10 yz II. ve III: «به» 11 yz II: «عقل عقیله جوی» (؟) 12 yz III: «عیب» (؟)

گفت [1] ای زاهد این چه مقام دلکشاست و این‌که می شنوم چه صداست

نظّارهٔ این جمع ز من هوش ربود دلرا سوی عالم دگر [2] راه نمود
اینجادارند ذوق و [3] راحت‌همه‌خلق گویا همه هستند زخالق‌خشنود

گفت [4] ای رند این خانهٔ شیطان‌است و سرچشمهٔ عصیان [5] ساکنان این خانه از رحمت جدایند بلکه بواسطهٔ مخالفت دشمنان خدایند در دنیا بواسطهٔ فساد عقل ملوم اند و در آخرت بسبب مخالفت حکم خدا محروم اگر خدا را نمی شناسند [19a] و این عمل دارند چه بد تر از مردم خدا نا شناس واگر خدارا می شناسند و متعمداً [6] بمتابعت سرفرو نمی آرند چه بد تر از عاصیان بی هراس مقبل کسی که بجانب این طایفه نرود و هم صحبت این جمع پریشان نشود

این طایفه از رحمت حق دوراننـد
از فیض خدا وخلق مهجوراننـد
راهی که نمود حق نمی پیمایند
یا مردم سخت چشم یا کوراننـد

گفت [7] ای زاهد این خانه‌را مقام شیطان گفتی وساکنان این خانه‌را اهل عصیان شمردی چه [8] حکمت‌است‌که خدا باوجود قدرت خانهٔ دشمن خود معمور گذارد [9] وبا وجود غیرت الهی تفرقه برجمعیّت متمرّدان نمی‌گمارد ومهلت میدهدکه برتیسّر آمال وترفیه حال همیشه سنك برشیشهٔ تقوی زنند وهمواره بهجوم معصیت شکوه ورع شکنند

---

[1] yz II. ve III: « رند کفت » [2] yz I: « دیکر » idi; yz III: ve B I'e göre düzelttik. yz II: «عالمی دکر» [3] yz II: «و» yok. [4] yz II. ve III: « زاهد کفت » [5] yz II: « عاصیان » [6] yz II: «عمداً» [7] yz II. ve III: «رندکفت» [8] yz II: «این‌چه» [9] yz II. ve III: «میکذارد».

دیدم رندی ز ساقئ می میخواست
گفتم عملت مخالف حکم خداست
گفتا همه چیز از خدا میدانیم
انجام مراد ما ازو رخصت ماست

گفت [1] ای رند زینهار بدین اعتقاد از راه نروی وبفسانهٔ عاصیان [2] **فریفته نشوی** بدانکه صبر خدا برسیئاآت جهة [3] استحکام حجت [4] عتاب **است** [5] **و** تهاون در جزا برای ثبوت استحقاق عذاب است [6] کار نیك تتبع **امر** **خدا**ست [7] وعمل بد ارتکاب راه خطاست [8] مستان راکه عقل نیست **چه** دانند [9] که نیك وبد ا ا ا چیست

چون داخل اهل دهری ای پاك نهاد
یا بهر معاش کوش یا بهر معاد
می خوردن وغافل شدن ازکار دوکون
پیداست که عاقبت چه برخواهد داد

گفت [10] ای زاهد اگر با این طایفه اختلاط کردهٔ وشراب ایشان **خوردهٔ** بفسق خود اقرار دادی [11] وسخنت اعتبار را نشاید و اگر مجالست **نکردهٔ** بوی صدق از تحقیق نکرده نمی آید بچه دلیل اثبات صدق سخن مینمائی

---

1 yz II. ve III: « زاهد گفت » 2 yz II : Buradan aşağıda gösterilecek yere kadar bir kaç paragraflık kısım eksik ve karışık idi. Biz metnin doğruluğunu sağlamak için yz III. ye de uyan yz I.yi esâs tutmakla beraber yz II. deki farkları da işaret ettik. 3 yz I: « جهة » idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. 4 yz II: « محبت » (?) 5 yz II : « عطایست » 6 yz II. ve III: « است » yok. 7 yz II: « خدایست » 8 yz II. ve III: « خطا » 9 yz I: « داند » idi; düzelttik. 10 yz I. de « گفت » yok; yukarılara kıyasen ve yz III. ye imtisâlen yz II. deki karışık kısımlara nazaran düzelttik. 11 yz III: « داری ».

واز عهدهٔ آنچه گفتی بیرون می آیی [1]

گر بادهکشی و باده بد میگویی [2]
عارست که عیب کارخود میگویی [3]
ور می نچشیدهٔ و میگویی بد [4]
عیب است که نارست و سزد میگویی [5]

گفت [6] ای رند در بارهٔ بادهخواران برهان الاهی [7] دلیلیست کافی واکراه اهل الله از می سؤال ترا جوابیست [8] شافی خبیثی را که خدا حرام خوانده چه احتیاج امتحان و فرقهٔ را که از درگاه رانده چه لایق اختلاط واقتران

در همه حال اقتدای بشر
بکلام مهیمن صمداست [9]
ماکجا وتجارب [10] احوال
سخن حق تمیز نیك و بد است

---

[1] yz II: «نمی آیی» (؟) ; yz III: «آیی» [2] B I : «و ز باده نخوردهٔ
و بد می کویی» [3] yz II : «عیب است که عیب کار خود میجویی» ; B I :
«عیب است که نا راست سخن میکویی» [4] yz II : «ور می نچیشدهٔ وبد میکویی» ;
B I : «کر باده کشی وباده کویی که بداست» [5] B I: «عاریست که عیب کارخود می جویی»
Bu rubâînin gerek yz I. ve II : deki, gerek B I. deki metni karışıktır. yz IV. de yoktur. [6] **yz II. ve III :** «زاهد کفت» [7] **yz II :** «دربادهٔ میخوران الهی برهان» (؟) [8] **yz I :** «جوابست» **ise de düzeltilmiştir; yz II. ve III:** «جواب» [9] **B I :** «بکلام شریف محمود است» (؟) [10] **yz II :** «تجارت» (؟)

گفت [1] ای زاهد بگمانی تهمت بخلق [2] خدا منه وبخیالی رشتهٔ انصاف ازدست مده [3] تو چه دانی که این آن می است [4] که آلایش رجس من عمل الشیطان دارد واین میکشان آنکسانندکه عقل علوی از مستی [5] ایشان [20 a] رو بزوال آرد شایدکه هر قطرهٔ ازین شراب نیران جحیم را موجب انطفا [6] باشد وهر نغمهٔ از سرور این طایفه ذکر مسبحان عالم بالا

دریای رموز بادهکش را ته [7] نیست
در پردهٔ راز می [8] کسی را ره نیست
تا هشیارست کس چهداند می چیست
ورمست شود نیز زحال آگه نیست [9]

گفت [10] ای رند اینکه گفتی رتبهٔ میخواران بزم شوق الهیست [11] نه مقام خمّاران واهی [12] وشیوهٔ [13] معنی شناسان عالم معارفست نه کار صورت پرستان ویرانهٔ زخارف است [14] آب حیات درامتحان زهرمحسوبی وسخن حق درحقّ باطل مگوی که نفس بد [15] از جهت تسلی خود هر بد را

---

[1] yz II. ve III : « رندگفت » [2] yz II : « برخلق » [3] yz II : « مدهکه »
[4] yz II: « این می آن نیست » (؟) [5] yz II: « هستی » [6] yz I : « اشفا »
idi ; düzelttik. [7] yz I. ve III: « ره » idi ; yz II. ve IV. ye göre düzelttik. [8] yz II : « در پردهٔ می راز... » (؟) [9] yz IV: bu rubâî var.
[10] yz I : Metinde bulunmamakla berâber diğerlerine kıyâsen, yz II. ve III. ye imtisâlen : « زاهدگفت » [11] yz I: « گفت ... الهیست »
yoktur; yz II. ve III: den alındı. [12] yz I : « داهی » idi ; düzelttik.
[13] yz II: « و » yok. [14] yz II. ve III: « است » yok. [15] yz II:
« بد » yok.

نیك نام می‌نهد ودر هرخطایی بتأویلی [1] بخود مژدهٔ نجات میدهد من بارخود برین محفل روی نمی‌نهم وترا نیز باختیار خود رخصت نمی‌دهم

من ازکجا وکوی خرابات ازکجا [2]

این مصلحت نیست برمن مبارك گر در دل تو این آرزو هست هذا فراق بینی و بینك [3]

گفت [4] ای زاهد درین قضیه [5] ترا حق [6] بجانب است چراکه رغبت میخانه خلاف عادت تست وخلاف عادت اعظم مصایب است [7] حالا غبار قید برآینهٔ اعتبار تو نشسته است وسلسلهٔ تقلید پای ترا از تردد بسته است [8] ومنافات تمام میان تو واین جماعت است چندانکه ترا از ایشان نفرت [9] ایشانرا از تو وحشت است اما تا من نقد طبیعت این گروه‌را بمحك امتحان نیاز مایم [20 b] وپردهٔ گمان از چهرهٔ احوال ایشان نکشایم محالست که بمجرّد تقلید دامن از صحبت ایشان بچینم واز محفل ایشان کناره‌گزینم ساعتی در گوشهٔ بنشین وصبر براضطراب بگزین تا من حال درونیان ملاحظه نمایم وبتحقیق حال در اندك زمانی [10] بیرون آیم

---

[1] yz II : «بتأویل» [2] yz I. II., ve III.de ikinci «ازکجا» yoktur; B I. den aldık. [3] yz II. ve III. de «این مصلحت ... بینك» yoktur. B I. de mevcûddur. «هذا فراق بینی وبینك» Hz. M û s â ve H ı z r aleyhime 's-selâm kıssasına işârettir. (*Kehf*, 79) [4] yz II. ve III : «رند گفت» [5] yz II: «قصه» [6] yz II: «حق» yok. [7] Buradan itibaren yz II : deki karışıklık düzelmektedir. [8] yz II. ve III : «است» yok. [9] yz II: «نفرت است» [10] yz II. ve III : «زمان» .

میل سفری کرده ام أی پاك گهر
سرمایهٔ عقلست رفیقم به سفر
امّید کزین سفر زیانی نکشم
سرمایه و سود هر دوآرم [1] بنظر

زاهدرا چون اعتماد بر فطانت رند بود و ارتکاب مناهی بواسطهٔ بلوغ ازو دور مینمود رخصت دخول میخانه داد و رند رندانه قدم بمیخانه نهاد پیری [2] دید در صدر میکده میخانه‌را [3] بزیور ظاهر آراسته واز و یافته هرکه هر چیز خواسته گاه أز آینهٔ جام [4] احوال کاینات بمستان بی‌خبر نموده [5] وگاه در سرود مطرب پرده از چهرهٔ اسرار عالم کشوده [6] شاهدان را از بی بقائی [7] حسن واقف ساخته ومحبت عشاق در دل ایشان انداخته وساقیان را از استعجال دور خبرداده ومدار ایشان بگردش [8] جام سرورانجام [9] نهاده [10]

پیر روشن ضمیر و [11] صافی دل   رای اوکرده حلّ هر مشکل
کنج تحقیق را کلید نمای   گوهر راز را خزانه کشای

---

1 yz I: « آیم » idi; yz II., III. ve B I. ye göre düzeltik.
2 yz II: « پری » (؟)
3 yz II: « میخانه را » yok. (؟)
4 yz II: « جام » yok.
5 yz II: « مینمود »
6 yz II: « میکشود »
7 yz I., III: « پی بقای » (؟), yz II: « بی بقای », B I: « بیتقابی » (؟) idi; düzelttik.
8 yz II: « برگردش »
9 yz II: « سرورانجام » yok.
10 B. I. de metnin « وساقیان . . . نهاده » kısmının tercemesi yoktur.
11 yz II., III. ve B I: « و » yok.

عشق را زیب نام نامیٔ او　　عقل را فخر بر غلامیٔ او
نظرش کرده باده را مرغوب　　داده تسخیر طبع و[1] جذب قلوب [21 a]
همتش هرکه را گرفته زخاك[2]　　صاحب درّ و لعل کرده چو[3] تاك

چون رند را چشم بر چهرهٔ نورانیٔ پیر[4] افتاد بزبان فصیح سلام داد پیر[5] ازکمال شفقت جواب سلام باز گفت و بدیدار[6] ان گل نوشگفته همچو گل[7] نوشگفت[8] وگفت ای نوجوان غریب میمانی چه مدعا داری وازکجا می آیی اگر راه کم کردهٔ برهنماییت اقدام نمایم واکر حاجتی داری بفرما که از عهدهٔ انجام برایم

ای طفل نهٔ ز مشرب ما آگه　　کویا بغلط فکندهٔ اینجا ره
گر راه غلط کردهٔ اینك ره راست　　در طالب مایی بنشین بسم الله

گفت[9] ای پیر مرا مشکلی افتاده است وحیرتی دست داده است[10] میگفتند مقامیست میخانه پراز شرارت شیطانی[11] وجنسیست مخرّب اساس طاعت خانهٔ انسانی[12] هرکه را شرف قرب خداست از اقامت این خانه مبرّاست وهرکه را سعادت فیض طاعتاست از تقرّب این جنس بنفرت[13] عجب که ترا بدین فراست مجالست این مقام مرغوبست وبدین فطانت موانست این جنس مطلوب

---

5 yz II: «و» yok. 2 B I: «بخاك» (؟) 3 B I: «لعل شد چون» (؟) 4, 5 yz II: «پر» (؟) 6 yz I: «وبدید از» idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. 7 yz II: «نوشکفته همچو کل . . .» yok. 8 B I: «وبدیدار . . . . نوشکفت» kısmının tercemesi yoktur. 9 yz II. ve III: «رند کفت» 10 yz II. ve III: «است» yok. 11 yz II: «شیطانی» 12 yz II: «انسان» 13 yz II. ye II: «این جنس تبعد نیست» (؟)

میخانه مقام فتنه وفسق و شر است   می باعث اختلال عقل بشر است
درحیرت آنم که ازین فحش[1] وفساد   مانند تو مدرکی چرا بی خبر است

[21 b] گفت[2] ای طفل صفت آن مقام من هم[3] شنیده ام وبغور آن جنس من هم رسیده ام سالکان[4] طریق طریقت آن مقام را دارالسفاد[5] میخوانند[6] وعارفان فنون حقیقت آن جنس را خمیر مایهٔ فساد میدانند لله الحمد من آنجا قدم نهاده ام[7] وبدام حلقهٔ آن مجموع[8] نیفتاده[9] کدام بدبخت است که جوهر عقل شریف و متاع ادراك لطیف بمباشرت آن جنس از دست دهد وداغ خسارت هر دو عالم به آتش بیخودی بر جگر نهد چنانکه درین معنی گفته اند[10]

عقل است کمال شرف انسانی   بنیاد بنای طاعت یزدانی
حیف است که این بنای عالی بنهد   از سیل شراب روی درویرانی

گفت[11] ای پیر این که داری چه مقام است واین جنس را که درجام تست چه نام که ساکنان این مقام را ازکار دو عالم بی نیاز می بینم ومرتکبان این جنس را قدرت کشف راز

می منشأ فتنه وفساد است مدام   زان واسطه گشته است در شرع حرام
جام تو صلاح فتنه است ای ساقی   می نیست چه جنس است که داری درجام

---

[1] yz II : « فسق »   [2] yz II. ve III : « پیر گفت »   [3] yz II: « من هم » yok.   [4] yz II : « ساکنان » (؟)   [5] yz I. « دارالشفا » idi; düzelttik. yz II: « دارالمناد », yz III: « دارالفساد »   [6] yz II. ve III : « خوانند »   [7] yz I : « نهاده ام » idi ; yz II., III. ve B I.ye göre düzelttik.   [8] yz II: « جمع »   [9] yz III: « نیفتاده‌ام »   [10] yz II. ve III: « چنانکه درین معنا گفته‌اند » yok.   [11] yz II. ve III: « رند گفت ».

گفت[1] ای رند منزل من دارالشفاست و درد[2] دردمندان را محل[3] دوا بدان که روح را مرضیست مخوف بوساوس شیطانی[4] [22a] موصوف ماده‌ٔ آن استیلای لذت جسمانی واستحکام شهوت حیوانی وعلامت آن یکدم أز تردّد دنیا نیاسودن ویك ساعت بی اندیشه نبودن بعضی را بآرزوی حور وغلمان وتنعّمات روضهٔ رضوان بعبادت[5] غرض آمیز وبطاعت ریا انگیز از مطالبت[6] مطلوب[7] حقیقی دور انداخته وبعضی را در تخیل ازدیاد جاه وجلال وهوس کثرت مال ومنال بتدبیرات ناصایب وتفکرات کاذب از تمنّای مقصد اصلی محروم ساخته منّت خدای راکه ابواب تشخیص آن مرض بر من کشاده است ومداوای آن علّت در شربت تدبیر من نهاده[8] لاجرم هرکه راکه ازان دردمندان هادی توفیق بجانب من آرد وبدست تدارك من سپارد اوّل بپرهیز تعلّقات عالم خراب وبشربت[11] سازکار شرابش تنقیهٔ دماغ وتصفیهٔ وجود میدهم بنوعی که میدانم وبعد ازان غدای روح پرورساز[12] ونقوع[13] کلمات خوبان دلنواز بدل ما یتحلل میرسانم[14] تا دراندك زمان استقامت حال یابد وروی از ترددکار دو عالم بتابد از دوست جز دوست نجوید ودر ملك خدا جز در ره[15] خدا نپوید

دردیست قیاس کارعقبی[16] درجان — باریست بدل دغدغهٔ دهر گران
درمستی وبیخودی چو رستی زخرد — خوش باش که رستی هم ازین وهم ازان

---

[1] yzII. ve III: «پیرکفت» [2] yz III: «درد» yok. [3] yzI., II. ve III.de «محلّ» yok. B I. den aldık. [4] yz II: «شیطان» [5] yz II: «وبعبادت» (؟) [6] yz II: «مطالب» [7] yz I: «مطلوبی» idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. [8] yz II: «نهاده‌است» [9] yz I: «آورد» idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. [10] yz II: «و» yok. [11] yz III: «وبسریت» (؟) [12] yz II: «سازد» (؟) [13] yz III: «وقوع» (؟) [14] yz II: «بدلها میرسانم» [15] yz II. ve III: «راه» [16] B I: «عقلی» (؟).

گفت [1] ای پیر من دردمند را [2] مژده‌ٔ درمان دادی و دل مجروح را مرهم بر جراحت نهادی بدانکه قبل ازین جز فراغت کاری نداشتم و همه‌بود جهان را نابودی [3] پنداشتم درین چند روز بواسطه‌ٔ [4] [22b] نصیحت ارباب اعتبار و طعنه‌ٔ اهل روزکارم [5] هم دغدغه‌ٔ اسباب دنیاست و هم وسوسه‌ٔ خوف عقبا [6] نه روز جز [7] تشویش دنیا کاری دارم [8] و نه شب از اندیشه‌ٔ آخرت قراری خدارا چاره‌ٔ پیش من‌آر و مرا در [10] تهلکه مگذار بهر که گفتم کیفیت مرضم نشناخت و چاره‌ٔ من چنانکه باید نساخت

اندیشه‌ٔ دنیا ز دلم برد قرار بیم غم آخرت مرا کرد نزار

از هرکه نمودم طلب چاره‌ٔ کار بیچاره‌تر از من بدر آمد صدبار [11]

گفت [12] ای رند بدانکه طبیعت‌را اثر اعتبار پیدا شده [13] و نفس را اسباب تعلق دنیا اگر نه در بدایت این آتش انطفا پذیرد و اعوذ [14] بالله بتحریك هوا بالا [15] گیرد اندیشه‌ٔ تدارك دشوار میشود و دنیا و آخرت از تو بیزار میگردد حالا ترا پرهیز باید از اختلاط زاهدان اعتبار پرست و دنیا پرستان مست بنظاره‌ٔ محبوبی ز [16] امور دنیا آسودن و بنشأه‌ٔ [17] جامی بیخبر از بیم آخرت بودن

---

[1] yz II. ve III: «رندگفت» [2] yz II : «ای پیر دردمندارا» [3] yz II: «نابود می (پنداشتم)» [4] yz I : «بواعظهٔ» idi ; yz II. ve III. ye göre düzelttik. [5] yz II. ve III : «روزکار» [6] yz I : «وهم وسوسهٔ خوف عقبا» yoktu ; yz II. den aldık. yz III : «عقباست» [7] yz II : «از» [8] yz II : «دارم» yok. [9] yz II. ve III : «من» yok. [10] yz II : «درین» [11] yz IV. de bu rubâî var. [12] yz II. ve III : «پیر گفت» [13] yz I : «اعتبار» yoktu ; yz II. ve III. ; B I. ye göre [düzelt]dik. yz II : «شد» (?) [14] yz II : «نموذ» [15] yz II : «زبانه» [16] [yz] II: «از». [17] yz I: «ونشأهٔ» idi ; yz II. ve III ile B I. ye düzelttik.

گر میل نکردی تو بدنیای خراب
ور[1] غصّهٔ عقبیت[2] نبرد از[3] دل تاب
تنها تو نه[4] رستی ز حساب و ز عذاب[5]
دنیا ز عذاب‌است[6] وعقبی ز حساب[7]

گفت[8] ای پیر کلمات شفقت‌آمیز گفتی و دُرهای راحت دیگر سفتی چون وعدهٔ نجات من دادی در انتظار مدار و مژدهٔ حلّ مشکلم رساندی[9] منتظرم مگذار

ساقی باده آنچه غم ز من بستاند
و ز قید غم علایقم برهاند
از سینه شود نقش علایق تغییر [23 a]
تغییر پذیر آنچه نباشد ماند[10]

چون[11] استعداد عرفان در طبیعت او ملاحظه نمود بساقیٔ گلرخ[12] اشارت فرمود که جهة دفع مادهٔ بیدردی شربت جلاء الروح[13] را کار فرمای[14] و به نیش غمزه خون از رگ مژگانش بکشای[15] قدری داروی شوق در شربتش انداز[16] وغدایش از نغمهٔ دلکش مقرّرساز[17] که

---

[1] yz II: « وز » (؟) [2] yz III. ve IV: « عقبیست » [3] yz IV: « ترا درد دل » [4] yz IV: « تو نه » [5] yz II., III ve IV: « ز عذاب و ز حساب » (؟) [6] yz II., III ve IV: « رست » (؟) [7] yz IV: bu rubâî var. B 1'de karışıktır. [8] yz II. ve III: « رند گفت » [9] yz II: « رسانیدی » (؟) [10] yz IV: bu rubâî var. [11] II. ve III: « پیر چون » [12] yz II: « ساقیٔ گلرخ را » [13] yz II: « جلای روح », yz III: « جلای‌الروح » (؟) [14] yz II: « فرماید » [15] yz II: « بکشاید » [16] yz II: « اندازد » [17] yz II: « سازد ».

بتدریج علاقهٔ اعتقاد [1] از صورت بریده بمعنی پیوندد و رشتهٔ رابطه از مجاز [2] منقطع ساخته بحقیقت بندد [3]

خوش آنکه خورد بادهٔ اندوه زدا
افتد دمی از وسوسهٔ عقل جدا
پیوند خدا عین جداییست زغیر [4]
دریاب که هست درجدا نقش خدا [5]

ساقی بارشاد پیر مغان جرعهٔ از می ارغوان بشربت محبّت برآمیخته ظریفانه [6] بدست رند داد و رند حریفانه برلب نهاد چون نشأهٔ می پردهٔ حجاب از پیش برداشت وسلطان عشق علم ظهور در فضای ملك وجود برافراشت رندرا نظر بمشاهدهٔ عالمی افتاد از نور و [7] تماشای ریاضی [8] دست داد محض سرور نه ازکدورت ظلمت [9] نوایب ان نورها را خطری و نه از خزان حوادث آن ریاض را ضرری همچو گل نوشگفت وترنم کنان گفت

ای چرخ بسی بکین من افتادی ‌ بررخ در نامرادیم [10] بکشادی
دیدی که نیم ز نامرادی عاجز ‌ عاجزشدی آخر [11] ومرادم دادی [12]

[23] القصه رند را مذاق صحبت رندان در دماغ چنان نشست که کیفیت نشاط ابواب مراجعت بسوی زاهد بست زاهد دانست که رند را واقعهٔ پیش افتاد [13]

---

[1] yz II : «علایق» (؟)   [2] yz II : «مزاج»   [3] yz II : «بند»
[4] yz IV: «از غیر»   [5] yz IV: bu rubâî var.   [6] yz III: «ظریفان» (؟)
[7] yz III: «او» (؟)   [8] yz II : «ریاضی»   [9] yz II : «ظلمت کدورت»
[10] yz IV: «نامرادی» (؟)   [11] yz IV: «آخر شدی عاجز»   [12] yz IV: bu rubâî var.   [13] yz III : «افتاده».

گفت [1] ابلیس دامی در ره او نهاد [2] تعلّق پدری [3] اورا بغیرت انداخت ودر توجّه میخانه بی قید ساخت سراسیمه بمیخانه دوید رندرا در حلقهٔ میخوران نشستهدید

گفت [4] ای رند عاقبت فریب شیطان خوردی وآب روی ما بردی

دردا که ز توکرد فلك نومیدم کاری که زتو ندیده بودم دیدم
میترسیدم روی ورنایی ببرم [5] آمد بسرم ازآنچه میترسیدم

گفت [6] ای زاهد تو مرا از اختلاط شراب خواران فاسق [7] مانع بودی این محفل رندان پاکبازست وتو نفس مرا [8] ازخمر خبیث منع مینمودی این کیمیای جان نوازست یکساعت بنشین وسلوك این طایفه ببین شاید بخلاف مظنّه مشاهدهٔ حال نمایی وبرعکس گمان ملاحظه [9] کار [10] فرمایی

مغزیست هرآینه حقیقت در پوست
صعب است تمیزکردن دشمن ودوست
بس [11] کس که نکودانی ودراصل بدست
بس فعل که بدخوانی ودر اصل نکوست

گفت [12] ای رند این شعبدها [13] فریب شیطانیست وبازیچهای لـذت نفسانیست [14] که بدرا نیك پنداشتهٔ ومعتقدی برانکه باخود مقرر

---

[1] yz III : «کفر» (؟) [2] yz II : «دامی در راه نهاد» ; yz III : «دامی راه نهاده» [3] yz III: «پدری» yok. [4] yz II. ve III: «زاهدگفت» [5] yz II: «روی با بی ببرم» (؟) ; B I: «روز بنایی ببرم» (؟) [6] yz II. ve III: «رندگفت» [7] yz I: «فاسق» yoktu; yz II. ye göre ekledik. [8] yz II: «و دیو نفس مرا» [9] yz III: «ملاحظهٔ» [10] yz II: «کار» yok. [11] yz II: «پس» (؟) [12] II. ve III: «زاهدگفت» [13] yz II: «شعبهای» (؟) [14] yz II: «نفسانی».

داشته ا گر نه ابلیس بچنین شعبده حرام را حلال نماید چگونه از عهده خرده دانان [1] برآید بدانکه هرکه بدکرده است یك دانسته است وتمیزکردن بد از نیك نتوانسته [2] حالا توکه میخانه را معبد پنداشته شاهدآن حال است وحمر را که [24 a] منشأ حال تصوّرکرده بران معنی [3] دالّ

شیطان شریررا ز می صد مددست زان روی‌که می نقاب روی خردست
فاسق همه کار بد نگو میداند هرگز نکند اگر بداندکه بدست

رند گفت ای زاهد تو میخانه را مقام ابلیس میخوانی و می را آلت فساد میدانی حال [4] آنکه دام فتنه او [5] حرص و غروراست و اینها از ساکن میخانه دور [6] وآلت فساد شیطان [7] زرق و ریاست واینها در مشرب میخوران خطاست [8] اگر این خانه را خالی از خدای میخوانی [9] خدایرا [10] درهمه جا حاضر نمیدانی و اگر درین خانه بوجود خدا اعتراف داری ابلیس را بکنایه شرکت [11] بزبان می‌آری

شیطان ز خدا همیشه روگردانست هرجا که خداست خالی از شیطانست
بی یاد خدا مشو ز شیطان مهراس همصحبت شیطان شدن از انسانیت

گفت [12] ای رند چون خدا همه جا حاضراست وباحوال همه ناظرست [13]

---

[1] yz II : « از عهدهٔ بخردان دانایان » (؟) ; yz III : « خرده امان » (؟)
[2] yz II : « توانسته » (؟) [3] yz II : « بدیتمنی » ; yz III: « بدان معنی »
[4] yz III: « حالا » (؟) [5] yz II. ve III : « فتنهٔ ابلیس » [6] yz: III : « دوراست »
[7] yz II : « وکار شیطان » [8] yz II : « ... ست » yok.
[9] yz II : « میدانی » (؟) [10] yz II : « خدایرا » yok. (؟) yz III: « خدا را »
[11] yz I : « شرکت » yoktu ; yz II. III. ve B I'e göre ekledik.
[12] yz II : Rubâînin 2. ve 3. mısrâları yoktur (؟) [13] yz II. ve III : « زاهد گفت »
[13] yz II : « ... ست » yok.

چرا بمسجد که معبد عابدانست بربهانهٔ[1] رعایت ادب قدم ننهادی و در میخانه‌که مجمع غافلانست حالا همنشین ارباب فسادی در ان محفل از معایب چه دیدی و درین مجلس از محاسن[2] چه صنعت شنیدی اگر فریب ابلیس فتنهٔ روزکار تو نیست اختیار میخانه بمسجد[3] از چیست

طالبان می و جمعیت مستان غرور[4] خاطر ازمعرفت حق همه غافل دارند
اهل مسجد اگر از فایده هستند بری ساکنان در میخانه چه حاصل دارند

گفت[5] ای زاهد چون نظر تأمل کشودم چنین ملاحظه نمودم که ساکنان مسجد بخود مغرورند ومعتکفان میخانه از خود بی شعور عابدان[6] مسجد را اعتماد عبادت بمستی غرور انداخته وغافلان میخانه را اعتراف خطا ازخواب غفلت بیدار ساخته آنجا خطایی دیدم در صورت صواب[7] واینجا ثوابی مشاهده نمودم درکسوت عقاب مجرمان معترف را امید غفران است وعابدان مغرور را بیم از عصیان [24 b] لا جرم از ورطهٔ بیم خود را بوادی امید کشیدم و بسلسلهٔ نیستی پیوسته از علاقهٔ هستی بریدم

اهل مسجدهمه ارباب نزاعند وجدل[8] رغبت صحبت شان هست که[9] برعقل حرام
اهل میخانه همه بیخبرانند زخود[10] من وجایی که دروکس نبرد ازخود نام[11]

---

[1] yz II. ve III: «ببهانهٔ» [2] yz I. ve III: «مجالس» idi; düzelttik. [3] yz II: «بمسجد» yok. (?) [4] yz I. III: «طالبان می جمیت ومستان غرور» idi. yz II. ve BI'e göre düzelttik. [5] yz II. ve III: «رند کفت» [6] yz II: «ساکنان» [7] yz II: «ثواب» [8] yz II: «جدال» [9] yz III. ve IV: «که» yok. (?) [10] yz II. IV: «از خود» [11] yz IV: bu kıt'a var.

گفت ای رند[1] أفعال[2] بشر یا موافق احوال دنیا باید ویا مطابق اوضاع عقبا در کیفیت شراب هم نسیان کار آن[3] هست و هم[4] حرمان حصول این عجب‌دارم[5] کسی که بر بهایم بشرف عقل تفاخرکند چرا برفع وسیلهٔ تفاخر خود کوشد برانم که اگر خدا شراب‌را حرام نفرمودی کسی راغب آن نبودی یقین که ارتکاب شراب بواسطهٔ متابعت نفسانیست بلکه خود مخالفت حکم سبحانیست[6]

جنسی که ترا خدا از و منع نمود[7] بیهوده چرا راغب آن باید بود
آنکس که ترا مخالف خود بیند البته نخواهد از تو بودن خشنود

گفت[8] ای زاهد میدانم‌که این می حرامست خاصه بدین سبب مرا بآن رغبت تمامست چراکه نفس ظالم است‌که مرا بدام بلا انداخته وبواسطهٔ هوای خود از اطاعت معبود دورساخته من از عهدهٔ انتقام آن بر نمی آیم تا بضرورت بارتکاب معاصی مستحق عذابش نمی نمایم که خدا داد من ازو بستاند ومرا بزجر ظالم من راحت رساند

نفسیست[9] که دارد هوس بادهٔ ناب برمن در خیر بسته وراه ثواب
من هم بمکافات چنین ظلم صریح می‌سازمش از فعل‌خطا اهل‌عذاب[10]

و امید[11] هست‌که چون ارباب طاعت آینه‌دار صورت رحمت شوند اصحاب معصیت نیز مظهر آثار مغفرت‌کردند یقین[12] که مغفرت موقوف معصیت‌است و ارباب معصیت محرك سلسلهٔ مغفرت

---

[1] yz I : « ای رند » yoktu; öbürlerine kıyâsla eklendi. yz II ; «زاهد گفت ای رند» [2] yz I: «احوال» idi ; değiştirdik. [3] yz II: «آمدکار»(؟); yz III : «کاردان» [4] yz I: «و» yoktu; yz II. ye göre ekledik. [5] yz II. ve III : « دارم که » (؟) [6] yz II : “ سبحانی „ [7] yz II : «کند» (؟); [8] yz II. ve III : « رند گفت » [9] B I: « نفسست » [10] yz II. ve III : «میدانم که... اهل عذاب» yok. [11] yz II. ve III: «و» yok. [12] yz II: «یعنی».

تابنده ز عصیان و[1] جرایم دورست   در پردهٔ غیب مغفرت مستورست
غفران زگناه میشود حاصل کس   هرکس که گناه میکند مغفورست

ودرین عنوان فایدهٔ معصیت پیش از ثواب مینماید وبدین واسطه گناه بطبع مرغوب تر می آید چرا که عاصی اگر بجزای عمل میرسد مظهر عدالت است واگر به عفو [25 a] ره میبرد محل مغفرتست چون خطا دو صنعت چنین را[2] چهرهٔ کشاست[3] از بنده لاف ترك آن[4] خطاست

اهل ثواب اگرچه برحمت مقارنند   هستند روزحشر نمودار یك صفت
در[5] اهل معصیت دو صفت میکند ظهور   وقت عذاب عدل و[6] دم عفو مغفرت[7]

گفت[8] ای رند اگرچه مغفرت تجاوز از صدور خطاست[9] وعفو از افعال ناسزا اما بشرط[10] آنست که افعال مذکور بسهو وضرورت صدور یافته باشد به تنبیهی[11] ازان روی تافته[12] پیوسته باستغفار آن قیام نماید[13] وتأسف کنان ابواب معذرت بکشاید[14] عجب دارم که هرکه همیشه وقاحت پیشه سازد ورخنه درکارخانهٔ امر ونهی اندازد از غفران تمتّعی بیند وگلی[15] از باغ مغفرت چیند

هرکس که ندانسته گناهی دارد   در کوی عطا وعفو راهی دارد
وانکس[16] که گنه کند بعمدا بی عفو[17]   بیفایده فریادی وآهی دارد

گفت[18] ای زاهد کلمهٔ نومیدان بزبان[19] راندی وافسانهٔ محرومان خواندی بدانکه مغفرت بقدر معصیت است چنانکه رحمت بقدر طاعت خطای[20]

---

1 yz : II. «و» yok. 2 yz II : «چون خطا خلعت چنین را» (؟) 3 yz. III : «چون خطا . . . چهرهٔ کشاست» yok. 4 yz II : «آن» yok. 5 yz III : «ور» 6 yz III : «و» yok. 7 yz I : Bu kıt'a yoktur. yz II. ve III. ile B I den alıp ekledik. 8 yz II ve III: «زاهد کفت» 9 yz III : «صدور خطاست چون خطا دو صنعت چنین را چهره کشاست» «چون خطا . . . کشاست» kısmı yukarıya âit olsa gerek. Bkz. not: 2. 10 yz II: «شرط» 11 yz II: «به» yok. (؟) 12 yz II : «یافته» 13 yz I. ve III : «نمایند» idi ; yz II. ve B I' e görü düzelttik. 14 yz I. ve III : «کشایند» idi; yz II. ve B I 'e göre düzelttik. 15 yz I. «کل» idi; düzelttik. 16 yz II : «و» yok. 17 yz I : «بی عفو» idi; yz III. ve B I 'e göre düzelttik. yz II: «بیعذر» 18 yz II. ve III: «رند کفت» 19 yz II : «کلمهٔ که تو بر زبان» (؟) 20 yz III : «خطایی» .

متعمّد پیشتر[1] از جریمهٔ نسیان است مقرر است که[2] مغفرت بیشتر[3] از آن است اگر آدم علیه‌السلام که عارف علم[4] اسما بود بمفهوم این[5] فیض بی نمیبرد بعد از تنبیه[6] میوهٔ شجرهٔ منهیه نمی‌خورد چون عصیان[7] خودرا موصوف ساخت بدین[8] وسیله پرده از چهرهٔ شاهدان غفران برانداخت[9]

ما اهل گناهیم وگنه زیورماست — عاری شدن ازگنه‌کجا درخورماست
مارا زگناه نیست چندان عاری — این شیوه شعار پدر و مادر ماست[10]

گفت[11] ای رند[12] اقتدا بزعم فاسد کرده دلایل باطل می آری وبتقلید سربطلان مواعظهٔ[13] من داری مبادا که این صورت معنی[14] ارتکاب معصیت باشد وبانئ تعلل طاعت جاهلان درس[15] مناهی ازصفحهٔ صورت حال توخوانند وافعال بدرا بمجرد تأویلات تو نیك دانند ونتیجهٔ این موجب اضافهٔ معصیت تو[16] شود واثر این بخطای تو سبب مزید علّت کردد

[25 b] در دهر مخالف خداکار مکن — ورنیز کنی بپوش و[17]اظهار مکن
اسلوب خطا بجاهلان یادمده[18] — ارشاد بدان بدست[19] زنهار[20] مکن

گفت[21] ای زاهد متصدیان ملك عالم ومدبّران امور معاش بنی‌آدم هم بمرتبهٔ[22] دانش ازمن بالاترند وهم بقدرت حکم ازمن تواناتر چون

---

[1] yz III : «بیشتر» [2] yz II : «مقرراست» yok. [3] yz III : «بیش» [4] yz II : «علم» yok. [5] yz II : «عارف اسما بود باین...» [6] yz II : «بعد از بلیه» (?) [7] yz II. ve III : «بعصیان» [8] yz I. ve III : «وبدین» idi; yz II. ye göre düzelttik. [9] yz II : «بر» yok. [10] yz IV.de bu rubâî var. [11] yz II : «زاهد گفت» yz III : (?) «رندگفت» [12] yz I. ve III: «زاهد» idi; düzelttik. [13] yz II. ve III: «مواعظ» [14] yz II. ve III : «مفتی» [15] yz II : «درین»; yz I : «درپس» idi; yz III. ye göre düzelttik. [16] yz I. ve III: «تو» yoktu; yz. II. ye göre ekledik. [17] yz. III : «و» yok. [18] yz II : «بجاهلان نادیده» (?) [19] yz II : «نسبت» (?) [20] yz I : «ارشاد» idi; yz II. ve III : B I. ye göre düzelttik. [21] yz II. ve III : «رند گفت» [22] yz III : «برتبهٔ».

بصدای نقارهٔ نوبت صلای شنیدن ساز ذاده اند وبتجویز بنای میخانه وجلوهٔ شاهد ابواب رخصت مستی ونظربازی بروی اهل عالم کشاده اند درین قضیّهٔ طعنه ترا چه سود یا پند مرا چه وجود هماناکه مناهی اگر[1] حرامست جهة جمعیت طوایف مختلف ملك را نظامست[2]

مردود شریعتست افعال حرام — آینهٔ شرعرا ازو[3] زنك ظلام
اما چه توان کرد که تدبیر[4] نظام — دادست بارتکاب آن رخصت عام[5]

گفت[6] ای رند عیب می برهمه عیان است و قباحت آن مستغنی از بیان اکنون تو که بکیفیت آن رسیدی و ذوق نشأهٔ آن دیدی پرده[7] از راز نهان بکشای ونکته[8] از منافع آن بیان نمای[9] وبگوکه فایده اش بآن می ارزد که[10] جهة آن کسی در متعرض مخاصمت خدا آید و[11] منفعتش قابل آن هست که کس بسبب آن تمرّد از شرع نماید

عیب می گفت خدا کز پی نفعی گنهیست[12] — عیشش آن بس که کسی را کند از عقل جدا
چیست آیا هنرش کز جهت آن مردم — میکند[13] از سر تحقیق خصومت بخدا

گفت[14] ای زاهد در منافع می کلام ربّانی پردهٔ خفا از چهرهٔ وضوح برداشته است چه احتیاج بیان و فواید باده را کثرت مبالغت[15] اهل حکمت غبار شایبه برآیینهٔ تحقیق نگذاشته است چه حاجت تقریر زبان جمعی که

---

[1] yz III: «اکرچه» [2] yz III: «سبب نظامست» [3] yz II: «کردکه تدبیر» yz. III: «کرد چو» [4] yz I: «کفت ای زاهد متصدیان ... رخصت عام» yoktu; yz II. ve III. den alıp ekledik. Zâten metnin tercemesi ve rubâînin metni B. I. de de vardır. [5] yz II. ve III: «زاهدکفت» [6] yz. III: «پردهٔ» [7] yz I: «نکته» idi; yz II. ye göre düzelttik. [8] yz III: «بکشایی ونکته» [9] yz I. ve III: «نمایی» idi; düzelttik. [10] yz I: «نمی ارزد» idi; yz II. ve III. ye göre düzelttik. [11] yz I: «یا» idi; düzelttik. [12] B I: «نفع کنهست» [13] yz II: میکنند [14] yz II: «رندکفت» [15] yz II. ve III: «مبالغهٔ».

بکار خدایی[1] اشتغال دارند یقین که یاد از شراب[2] نمی آرند و[3] بعضی که ازطریق طاعت غافل اند مقررست که بارتکاب فساد مایل[4] اند چه به ازان که شراب ازیشان عقل ستاند وعالم را ز فساد[5] ایشان رهاند[6]

ای آنکه طریقهٔ تو بدگیرداریست اطوار تو بیرون ز رضای باریست
در هشیاری مدار شرّی و فساد[7] می نوش که مستیت به از هشیاریست

مجملاً می روح را[8] موجب صفاست ونفس را مقوّی قواست وجسم را مربی اعضاست اعظم فوایدش این بس که تنقیهٔ دماغ داده آنرا قابل نغمهای دلکش میسازد وبوادی لذّات آواز های خوش می اندازد

باده برمیدارد ازآیینهٔ ادراك زنك[9] شاهد این حال ذوق نغمه های دلکش است
وزکدورت پاك میسازد دماغ تیره را مست را زان روتمنّای صداهای خوش است

گفت[10] ای رند این که مدح می[11] تصوّرکردهٔ مذمّت |20a| اوست واین که[12] دلیل عزت باده پنداشتهٔ برهان اهانت اوست[13] گفتی که می[14] محرّك ادراك سازست این نه سبب قبول بلکه موجب احترازست چرا که ساز بادهٔ[15] ملاهیست ومرض جاهلان واهی[16] نه ارباب حقیقت را باو نظریست ونه در دل[17] اصحاب طریقت[18] از و اثری چیزی که مردود شریعتست ودر نفس الامر باعث نسیان طاعتست در حیرتم که چرا پسندیده اند ودر مقابل عصیان در ارتکابش چه منفعت دیده اند

---

[1] yz II: «بکارجدا» [2] yz II. ve III: «و» yok. [3] yz III: قایل [4] yz II: «ازین که» [5] yz II: «از افساد» [6] B I: «جمعی که . . . رهاند» kısmının tercemesi yoktur. [7] yz II: «هشیاری تو مدار شرست وفساد» [8] yz II: «روح را» ; yz III: «مجملاً آیینهٔ روح را» yok. (؟) [9] yz II: «ژنك» (؟) [10] yz II. ve III: «زاهد گفت» [11] yz III: «این مدح می که» (؟) [12] yz II: «این که» yok. [13] yz II: «. . . ست» yok. [14] yz I. ve III: «می» yoktu; ekledik. [15] yz II: «بادهٔ» (؟) [16] yz I: «و مرض طبع جاهلان واهی» yoktu; ekledik. [17] yz III: «درد دل» (؟) [18] yz II: «طریقت» yok.

کیفیت ساز [1] محض لهو وطربست ... وین اصل فساد عقل وترك ادبست
دررغبت او نیست چو [2] غیراز نقصان ... از اهل کمال رغبت او عجبست

گفت [3] ای زاهد نغمهٔ دلکش کمند کنگرهٔ کبریاست وتحریر آواز های خوش نردبان عالم بالاست روح را از مبدأ حال خبر میرساند واز قید تعلقات جسمانی میرهاند هرشعبه [4] از مقاماتش پردهٔ رازیست وهر [5] نغمه از اصواتش بدرگاه حق نیازی میل این لذات [6] لازمهٔ ادراك است وتمنای این شوق خاصیت [7] طبع پاك فیض نغمهٔ ساز وشرف حسن آواز این بس که آتش عشق جانگداز را [8] در موقد [9] طبیعت فسرده‌دلان می اندازد وغافلان را از نشأهٔ درد عاشق آگه میسازد

سبب جنبش عشق است صداهای لطیف
میرسد بیخبران را خبر عشق ز ساز
عشق رازیست نهان میشود از ساز عیان
شد محقق که پس پردهٔ سازست آن راز

گفت [10] ای رند ساز را جهة ظهور عشق نکو میدانی واین اندیشهٔ صایب نیست وحسن آواز را بواسطهٔ تحریك سلسلهٔ هوا مستحسن میخوانی واین فکر مناسب نیست چراکه عشق بد نام کنندهٔ نیك نامان است وشیوهٔ سیه روزگاران تیره سرانجام [26 b] دریغ ازکسی که عنان اختیار

---

[1] yz II : «باده» [2] yz II : «در رغبت اوچه نیست» [3] yz II. ve III : «رندگفت» [4] yz II : «شعبهٔ» (?) [5] yz I : «و» yoktu; ekledik. [6] yz II : «لذت» [7] yz I : «خاصیست» idi ; düzelttik. [8] yz I : «را» yoktu ; yz II ye göre ekledik. [9] yz II : Bundan sonrası eksiktir. [10] Bundan evvelkilere kıyâsen yz III ve B I. ye imtiâslen: «زاهد گفت»

بدست هوا دهد و[1] روی ازکوی سلامت بکوچهٔ ملامت نهد عجب دارم‌که با وجود وقوف برقبایح آن چرا خوش طبعان هوس مینمایند و باآنکه بر ملامت عشق مطلع اند چگونه آنرا بخوبی می ستایند[2] آیا از منافع آن چه دیده اند و از فواید آن چه شنیده

اهل حکمت عشق را بنیاد بر[3] سودا نهاد
هرکه سودا را شعار[4] خودکند دیوانه‌ایست[5]
در دل دیوانهٔ عاشق هوای عشق راست
اعتبار جنبش بادی[6] که در ویرانه[7] ایست

گفت[8] ای زاهد سخن از مجاز میگوئی و در ره حقیقت نمی پوئی بدانکه عشق در صدف[9] وجود بشر گوهر امانت ربّانیست و حقیقت نفس ناطقهٔ انسانیست بنای‌کاینات از و اساس دارد وعقل‌کل باو سر رشتهٔ اختیار می سپارد وعشق را مستغنی از صفات میدانم[10] و معشوق را کیفیت ذات میخوانم[11] وعاشق[12] را سبب بلندی نام و موجب احترام این بس‌که از جلوهٔ حسن خوبرویان خبردارست و در مشاهدهٔ جمال محبوبان بی‌اختیار

هست انسان احسن‌التقویم وحسن صورتش
بهترین قدرت یزدان و[13] صنع صانع است
عشق را عشقست[14] کز عین محبّت سوی او
گر نیندازد[15] نظر آن صنع قدرت ضایع است

---

[1] yz I. ve III: «و» yoktu; ekledik. [2] yz III: «ستانند» (؟) [3] yz III: «بد» (؟) [4] B I: «سودا ز اشعار» (؟) [5] B I: «دیوانه است» [6] B I: «ناری» [7] B I: «پروانه» (؟) [8] Bundan evvelkilere kıyâsen ve B I. ye imtisâlen «رند گفت» [9] yz III: «صدق» [10] yz III: «میدانیم» [11] yz III: «میخوانیم» [12] yz I. ve III: «عشق» idi; düzelttik. [13] yz III: «و» yok. [14] B I: «صانع عشقست» (؟) yz III: «عشقرا چشمیست» [15] yz III: «نه اندازد».

گفت [1] ای رند عشق را مناسبت حسن خوبان موجب تذمیم است نه سبب تحسین است و مجاذبهٔ جمال محبوبان باعث ندامتست نه بیان تربیت چرا که نظارهٔ حسن خوبان فتنهٔ عقل صاحبدلانست ومشاهدهٔ جمال محبوبان [2] وسیلهٔ نقصان کاملان هرکسی که [3] نظر تعلّق برچهرهٔ صاحب حسنی انداخت خود را رسوای عالم ساخت وهر نامرادی که جرعهٔ از جام محبت خوب روئی [27 a] نوش کرد دنیا وآخرت [4] فراموش کرد چون حسن منظور غلبهٔ شهوت ناظرست خباثت آن بر محقّقان ظاهرست عجب که با وجود وضوح سرانجام حسن صورت معنی شناسان عالم سیرت [5] همواره باو راغب اند وپیوسته بآن طالب [6]

هرکه عاشق میشود بر حسن صورت لاجرم
عشق او هم با زوال حسن زایل [7] زایل است
عشق را آنست منزل حسن را اینست حال
عشق جنس بی ثبات وحسن نقش باطل است
خط خوبان فتنهٔ شوریدگان بی خبر
تاب زلف خوبرویان دام راه جاهل است

گفت [8] ای زاهد روی خوب را که [9] خوب بمیکوئی خوب نمیگوئی وازنظارهٔ جمال که ذوق نمیجوئی بدانکه حسن آینه‌دار صورت واجب الوجود است وطالب را دلیل [10] بسر منزل مقصود وجمال مظهر نور الهی است

[1] Bundan evvelkilere kıyâsen ve B I. ye imtisâlen : « زاهد کفت » [2] « باعث ندامتست ... محبوبان » yalnız yz III. de var. [3] yz I: « كه » yoktu ; daha sonraki cümlede bulunan « هر نامرادی كه » ye kıyâsen ekledik. [4] yz III : « آخرترا » [5] yz I : « بسیرت » idi; düzelttik. B I. de bu kelime yoktur; yz III : « بصیرت » [6] yz III : « طالب اند » [7] B I : « زاهل » (؟) [8] Bundan evvelkilere kıyâsen ve yz III. ile BI.ye imtisâlen « رند کفت » [9] yz III : « كه » yok. (؟) [10] yzI : « دلیل » yoktur; mâna' îcâbı olarak ve yz III. ile B I. de bulunduğu görülerek eklendi.

ومنشأ فیض نامتناهی تصوّر زوال حسن و جمال مظنهٔ ناداناست[1] چرا که زایل حقیقت آن نیست بلکه مظاهر آناست در هر دوری آن جمیلهٔ غیبی منشأ حضوری دارد و در هرکسوتی آن مخدرهٔ پردهٔ خفا جلوهٔ ظهوری اگر دور را تغیّریست او را چه زیان واگرکسوت را بتبدیلیست[2] اورا چه نقصان از صورت خوب کیفیت مطلوبست[3] نه تناسب ترکیب اعضا واز جمال محبوب حقیقت مقصودست نه توافق ترتیب اجزا

گمان مبرکه درآب وگلست نشأهٔ حسن حقیقت است که در روی خوب جلوه گرست
مشعبدیست درین پرده ورنه کس بخودی نه پرده دار نه |27b| پرده نشین نه پرده درست
ز صورتست رهی گر توان بمعنی برد مظاهر گل معنی حدایق صورست[4]

گفت[5] ای رند اوقات در مناقشه گذشت و روزگار در مجادله ضایع گشت نه ترا نصایح من مفید افتاد و نه مرا دلایل تو فایده داد اگر بواسطهٔ مخالفت از تو مفارقت جویم علاقهٔ صوریم دامن الفت میگیرد واگر جهة رفع مخالفت بتو نصیحت گویم صفحهٔ دل تو رقم قبول نمی پذیرد در من چارهٔ این کار نیست هم خود بگوکه چاره چیست

دردا که مرا درد بدرمان نرسید در کار تو ام کار بسامان نرسید
غیر از سخن تو نیست کارم همه عمر عمر آخر شد سخن بپایان نرسید

گفت[6] ای زاهد دو چیزاست[7] که مادهٔ فساد عالم اند و هر دو بتصحیف صورت موافق هم اند اوّل ریاکه دام راه زاهدان پاکیزه دین است دوم زناکه راه زن رندان صاحب یقین است در هر مقام که این دو مفسد نیست حقیقت رند وزاهد یکیست من در تو مظنهٔ ریادارم مخالفتم ازانست وتو در من تصوّر زنا داری مبالغهٔ نصیحت دلیل آن گماناست هرگاه که شایبهٔ این

---

[1] yz III : «مظهر نادانیست» [2] yz I : «بتبدیلیست» idi; yz III.ye göre düzelttik. [3] B I.de kıt`anın üçüncü beyti yoktur. [4] yz IV.de bu kıt'a vardır. [5] Bundan evvelkilere kıyasen ve yz III. ile B I. ye imtisâlen: «زاهدگفت» [6] Bundan evvelkilere kıyasen yz III. ile B I ye imtisâlen «رندگفت» [7] yz III : «چیزیست» .

دو علّت از میان برخیزد مگوکه زاهد از رند گریزد حقاکه زنای فاجر قرینهٔ ریای زاهد است وفسق فاسق مثابهٔ زرق عابدست

زاهد بریا ز قرب یزدان دورست وز فسق سلوك رند نا مشکورست
هرگاه‌شوندهر دو از هردو | 28 a | اخلاص تحصیل دوکون هردورا مقدور[1]ست[2]

گفت[3] ای رند ریای زاهد را بقدرفایده‌هست بواسطهٔ آنکه اگرچه در حقیقت طاعتهای او را باطل میسازد مشاهدهٔ[4] صورت حال او دگران را برغبت طاعت می‌اندازد واگر باطن او مقابل عذابست ظاهراً دلیل‌ثوابست وریا بعنایت[5] چارهٔ دارد واما فاعل مناهی چه عذرآرد[6]

با آن که قباحت ریا معلوم است وزقرب خدا اهل‌ریا محروم‌است
خوبست‌چو رنك وبوی‌طاعت‌دارد[7] ارشاد طریق فاسقی مذموم است

گفت[8] ای زاهد بدان‌که توبه را هم عزّتیست در انجمن اهل قربت وگناه وسیله‌ایست بادراك‌آن‌عزّت رتبهٔ‌جمعی که‌لذت مناهی چشیده‌ازان گذشته‌اند برتر از آنهاست‌که لذت ندیده بمجرد استماع مجتنب[9] گشته اند گروهی که ندیده اند سخن بتقلید میگویند وجمعی‌که متصرف‌اند سررشتهٔ تحقیق میجویند

در فعل خطا فایدهٔ هست‌نهان زان فایده آگاه نیند اهل جهان
بالله که توبهٔ[10] نیاز مجرم بهتر زغرور ومنت[11] بی‌گنهان[12]

لله الحمد که بحقیقت مناهی رسیدم وپا برسرآن نهادم وجمیلهٔ هوا را بعقد درآورده طلاق دادم

---

[1] B I: «معذوراست» (؟) [2] yz IV. de bu rubâî vardır. [3] Bundan evvelkilere kıyâsen ve yz III. ile B I.ye imtisâlen: «زاهدگفت» [4] yz III: «مشاطه» [5] yz I. ve III: «بمزلت» idi; yeri olmadığından B I. ye göre düzelttik. [6] yz I: «دارد» idi ; bundan evvelki cümlede de aynı kelimenin bulunması bizi bu düzeltmeyi yapmağa sevketti; yz III: «می آرد» [7] B I: «درد دل» (؟) [8] Diğerlerine kıyâsen ve yz III'le B I'e imtisâlen: «رندگفت» [9] yz III: «محبت» (؟) [10] yz III ve IV. B I: «توبه و» [11] yz III. ve IV. B I: «و» yok. [12] yz IV. de bu rubâî vardır.

دل گفت بنای کار عالم هیچ است   وز بهر جهان کشیدن غم هیچ است
می خورد بدفع غم [28 b] دمی[1] مست فتاد[2]   هشیار چو[3] شد گفت که این هم هیچ است[4]

زاهد گفت ای رند تو نه برسم اعتقاد خود ماندی و نه آنچه من گفتم بجای رساندی معتقدات مرا بدلایل باطل کردی و نهایت معتقد خود بهیچ برآوردی این نشأهٔ حیرانی است و دلیل سرگردانی اگر همه احوال عالم باطل است حق کجاست و اگر اینها پیش تو وجود ندارد وجود مطلق که راست

ای آنکه وجود همه پیش تو هباست   اندیشهٔ اعتبار اوضاع خطاست
گفتی که همه وجود باطل دارند   گر هست وجود حق بیان کن که کجاست[5]

رند گفت ای زاهد باطل دانستن احوال کاینات بیان حق است ونفی ماسوی الله اثبات وجود مطلق است[6]

هرچند من و توییم در ملک وجود   بحث وجدل باطل وحق خواهد بود
ما برخیزیم ازین میان تا باطل   برخیزد و محض حق شود گفت وشنود[7]

عاقبة الامر زاهد[8] به تنبیه رند عارف آیینهٔ افعال از کدورت ریا مجلّی کردانید و رند از موعظهٔ زاهد واقف صورت احوال را از حلل توبه بزینت رسانید هر دو از مخالفت گذشته و از ضدیّت مبرّا و معرّا[9] گشته بمرتبهٔ وحدت رسیدند وطریقهٔ مقبولهٔ الفت وسبیل هدایت دلیل محبّت[10] گزیدند

[29 a] درکوی فنا عاقل و دیوانه[11] یکیست   در قعر محیط سنك و دردانه یکیست
هر گاه که اعتبار نیگی و بدی[12]   خیزد زمیان مسجد و میخانه یکیست[13]

— تمّت الکتاب —

[1] B I: «شبی» (؟); yz IV: «غم می و» [2] B I: «افتاد» [3] yz III: «که»
[4] yz IV.de bu rubâî var. [5] yz IV.de bu rubâî var. [6] yz III: «...است»
[7] yz IV. de bu rubâî var. [8] yz I: «زاهد» kelimesi yoktu; tenâzuru te'mîn etmek ve ma'nâyı sağlamak maksadiyle, B I.de de bulunması dolayısıyle eklendi. [9] yz III: «ومعرّا» yok. [10] yz III: «وطریقهٔ الفت»
[11] B I: «فرزانه» (؟) [12] B I: «وبدی» yerine «دیدی» (؟) [13] yz IV.de bu rubâî var.

کتابنامه‌ی " رند و زاهد " *

دست نویس ها :

۱ . نسخه‌ی دانشگاه تهران ، ۱۴۲۷/۴ ، برگ ۱۳۵ — ۱۳۴ در مجموعه‌یی که " رساله‌ی صحت و مرض مولانا فضولی " و " بنگ و باده مولانافضولی " را هم دارد . کتابت در ۱۰۷۹ .

۲ . نسخه‌ی دانشگاه تهران ، ۳۲۲۰/۱ ، در اول مجموعه ، ص ۵۶ — ۱ ، کتابت در مشهد خراسان به خط نستلیق .

۳ . نسخه‌ی دانشگاه تهران (حقوق) ۴۶/۴ ج ، شکسته‌ی نستعلیق کتابت در ۱۰۶۳ در اشرف .

۴ . نسخه‌ی مجلس شورای ملی ، ۱۱۸۸ ، شکسته‌ی‌نستعلیق ۱۲۳۹ ، پیوسته‌ی دیوان دولت .

۵ . نسخه‌ی مجلس شورای ملی ۲۵۸/۲ ، نستعلیق ، بی تاریخ .

۶ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک ۴۱۷۱/۲۶ ، نستعلیق ۱۰۹۲ برگ ۲۰۱ — ۱۹۲ .

۷ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی مهدوی ، ۲۸۴/۴ ، نستعلیق سده‌ی ۱۱ .

۸ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی رضوی مشهد ، ۶۲۳ ادبیات (۳۵۴۱) ، نسخ

محمد امین لاهیجانی سده‌ی ۱۱ .

۹ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول، ۱۹۱۲ ،تاریخ استنساخ ۹۹۶ هـ . (در حاشیه‌ی صفحه‌های 14a - 81a ، به خط تعلیق .

آغاز . ای برتو سجود زاهدان وقت نماز . . .

انجام : . . . خوش باش که رستی هم از این وهم از آن .

۱۰ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی استانبول ،بخش آثار منظوم علی امیری . ۳۴۴ .

تاریخ کتابت : ۱۰۹۴ هـ . کاتب : سید مرتضا ولد میر حیدر ،ص ۱۴۷– ۱۲۵ اندازه : ۱۶ × ۲۶ ، به خط تعلیق . در انجام کلیات فضولی آمده و چند برگ افتاده دارد .

۱۱ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول، ۳۳۹ ، ص 66b - 21b اندازه ۱۲ × ۲۰ ، خط تعلیق ،تاریخ‌های ۱۱۵۲ هـ . و ۱۱۹۲ هـ . برکنارش است . علاه بر " رند و زاهد " ، " صحت و مرض " و " ساقی نامه " ی فضولی نیز در این مجموعه است .

آغاز : ای برتو سجود زاهدان وقت نماز . . .

انجام : . . . . خیز درمیان ، مسجد و میخانه یکی‌ست .

۱۲ . سنخه‌ی کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول ، بخش اسد افندی ، ۲۸۹ .

۱۳ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول، ۱۱۸۳ ، در صفحه‌های 2a-4b از مجموعه تحت عنوان : " رباعیات مولانا فضولی رحمه

الله علیه قطعات منظوم " رند وزاهد " داده شده‌است .(۱)

۱۴ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی سامسون قاضی پاشا ، ۵۳/۱۶۴۲ (۲)

۱۵ . نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا ، ۳۰۴ (or. ۲۸۷۰) ، تاریخ‌کتابت : ۱۱۴۰ هـ . ، کاتب : محمدمومن‌خان شیرازی ، ۳۶ برگ ، خط شکسته تذهیب شده ، با مینیاتورهای شیوه‌ی عجمی .

آغاز . ای برتو سجود زاهدان‌وقت نماز
وی رغبت رندان به تو هنگام نیاز . . . .

۱۶ . نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا ، ش ۴۲۲/۴ (or. ۳۶۴۲) ، تاریخ کتابت : محرم ۱۰۷۳ هـ . ، برگ 84b-95b ، نستعلیق وشکسته ، تذهیب شده .

در این مجموعه علاوه بر رند وزاهد ، ۱ ـ " سراج منیر " ، ۲ ـ "حسن و عشق " ، ۳ ـ " ظهوری دن اوچ پارچا " ، ۵ ـ " الرساله‌الموسومه بالعرض لشکر " ، ۶ ـ " نوری دیوانی " ، ۷ ـ " سعیدی دیوانی " ، ۸ ـ " امیدی دیوانی " ، و ۹ ـ " ترکیب بند " هست .

۱۷ . نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا ، ش ۳۰۴ (or. ۴۹۱۱) ، تاریخ کتابت : ۱۱۴۰ هـ .ص 141b - 167b ، به خط نستعلیق که در انجام دیوان فارسی نگاشته شده‌است .

---

۱ . ر ک . " مقدمه‌ی مصحح " در کتاب حاضر .

۲ . نسخه‌ی اساس متن حاضر . ر ک . " مقدمه‌ی مصحح " .

۱۸ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملي پاریس،ش ۲۱۶۴ ،درمجموعه‌ی‌فارسی تاریخ کتابت : ۱۰۸۷ هـ . کاتب : ملامیر کاری سیلانی ، نستعلیق هندی ، جلد چرمی عجمی . درمجموعه‌علاوه‌بر "رند وزاهد" ، "اخلاق محسنی" "انیس العاقلین" و "کتاب عشق وروح" ، فضولی موجود است .

۱۹ . نسخه‌ی کتابخانه‌ی دولتي برلین ، ش ۶۸۳ . (۱)

۲۰ : نسخه‌ی کتابخانه‌ی‌مجلس‌شوراي ملي . ۱) رساله‌ی صحت‌ومرض ۲) رساله‌ي "رند وزاهد" ، ۳) منتخبات قصاید و قطعات و ترجیعات به‌خط نستعلیق ، اندازه ۱۶ × ۲۶ ، ۱۶۲ برگ .

۲۱ . نسخه‌ی آکادی علوم لنین‌گراد ، ۱۹۲۴ ، در "کلیات" فضولی ، نوشته‌ی ۹۹۷ .

۲۲ . نسخه‌ی متعلق به عزت قویون اوغلو در استانبول ، نسخه‌ی تذهیب شده و مصور (۲)

چاپ شده :

۱. فضولی ، "بحث رند وزاهد" ، طهران ، ۱۲۷۰ ق . ، سنگی ، خط محمد علی طهرانی ، جیبی ، بی‌شماره‌ی صفحه .

---

۱ . ر ک . فهرست کتابخانه‌ی دولتی برلین .

۲ . ر ک . دکتر عبدالقادرقاراخان ، "فضولی" ، استانبول ۱۹۴۹ .

ترجمه :

۱- فصولی . " محاوره‌ی رند وزاهد" ، ترجمه‌ی سلیم ، استانبول (۱۲۸۵ ، مطبعه‌ی تصویر افکار ، ۱۳۵ ص .

*** با استفاده از :**

۱ . مشار ، خانبابا . فهرست کتاب های چاپی فارسی ، تهران ، ۱۳۵۲ ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ج ۱

۲ . منزوی ، احمد . فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی ، تهـران ، ۱۳۵۱ ، موسسه‌ی فرهنگی منطقه‌یی ، ج ۵

3-Dr.Mujgan cunbur.Fuzuli hakkinda Bir Bibliografya Denemesi,Istanbul,1956,Maarif Basimev

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب علی ید الضعیف المحتاج

الی رحمة الله سید مرتضی ولد میر حیدر مراغی

بتاریخ شهر شوال المکرم

سنه ۹۱۴

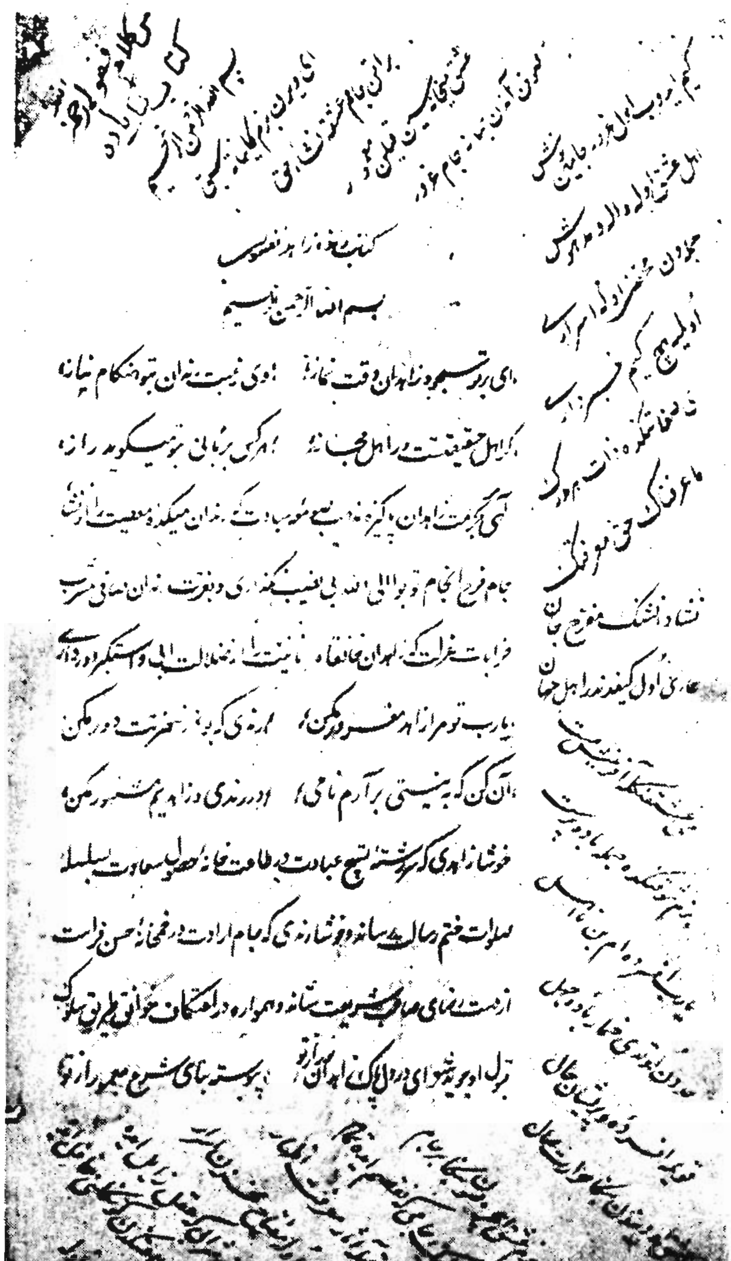
بیادگار نوشتم من این کتابت را   وگرنه این خط من لایق کتابت نیست

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنه کارم

غرض رحمتی از ان کسی باقی

YZ.II. کتابخانه‌ی فاتح ملت، بخش علی افندی، ش ۳۴۴


بسم الله الرحمن الرحیم

YZ.II. کتابخانه‌ی فاتح ملت ، بخش علی افندی ، ش ۳۴۴

دردمندی و زاهدیم مشهور مکن * نوش کسی که سر رشته تسبیح

عبادت و طاعت تا از قبول سعادت بسلسله صلوات

ختم رسالت رساند و خوشا رندی که جام ارادت در خمخانه

حسن رسالت از دست رهنمای صاحب شریعت ستاند و همواره

در اعتکاف خوان طریق سلوک قبول ادب باید و پیوسته

در ذوق سلوک طریق متابعت او کرده چنین گوید شعر

ای درد دل پاک زاهدان نور از تو * پیوسته بنای شرع معمور از تو

در بزم جهان شان و بنیان یک یک * رندانه گرفته آب انگور از تو

اللهم صل علی النبی و علی آله الطیبین و اصحابه الطاهرین

زاهد صومعه ریا و رند تمام خانه خطا فضولی بی نوا درمی فن ارباب

نظر و مجالس اصحاب نزهه ز مزمه ذکر حکایت بدین قانون

شنیده * و جرعه جام روایت بدین نمط چشیده * که

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب رند و زاهد

از تألیف مولانا فضولی

ای بر تو بجود زاهدان آتش ناز   ای جنت رندان تو هنگام نیاز

گر اهل حقیقت است و در اهل مجاز   هر کس بزبانی تو میگوید راز

الهی بحرمت زاهدان پاکیزه مذهب عبادت صومعه گزین

میکده معصیت اندیشه جام فرجام نوش و ابلی   اتق

بی نصیب مگذاری و بحرمت رندان صافی مشرب خرابات

عزت که زاهدان تماشاء انانیت را از ضلالت ابلی

و بسکینه دوره داری رباعی یارب تو مرا زاهد مغرور مکن

رندی که بود زخدمت دور مکن .. آن کن که بنیستی برآیم نامی

ص Ia (متن)

پایان